

توضیح «نه خدر»! ترجمه اولین قسمت (از سه بخش) جزوه «آزاد شدن...» نوشته جرد جیمز پیش روی شماست! همین بس که نویسنده این سطور، مترجم، بیش از هفت سال مفتخر به آشنایی با رفیق جیمز می‌باشم. متانت، مهربانی و عشق بی‌کران او به طبقه‌اش و متقابلاً نفرتش از سرمایه داران و ناجیان دست به سینه‌شان (دولت...) برای من و دیگر رفقای که او را می‌شناسند، زیانزد می‌باشد. او در اوکلاهما متولد شده، تحصیلاتش را در دانشگاه کانزاس، دانشگاه آمریکایی در بیروت و دانشگاه کلمبیا در نیویورک به «اتمام» رساند! از اواخر سالهای شصت در کلمبیا به جنبش رادیکال می‌پیوندد و تا به امروز فعال می‌باشد. در سالهای هفتاد به آنارکو سندیکیالیست‌ها می‌پیوندد و از سال‌های هشتاد به این طرف، آناویشیت بدون هم‌کشه (hyphen) - رادیکالی مستقل می‌باشد. او سالیان سال به عنوان حروفچین در چاپخانه‌های متعدد - قبل از بازنشستگی - کار کرده است.

رفیق در جزوه فوق‌الذکر (درست در همین قسمت‌هایی که در این شماره آورده شده) دستکاری‌هایی کرده (برای هر چه واضح‌تر شدن به ویراستاری پرداخته) ولی از آنجایی که دیر خبر داد شدیم، برای به تأخیر نیافتادن چاپ این جزوه مهم، به همانگونه قبلی می‌آوریم. در شماره بعد «نه خدر» این تغییرات را در پاورقی خواهیم داد. با درودهای انقلابی (مترجم: پیمان)

آزاد شدن

آزاد شدن! پیش نویسی از انجمن دموکراتیک مستقل محله‌ای و چگونگی تشکیل آن

Getting Free: A Sketch of an Association of Democratic Autonomous Neighborhoods & How to Create it

نوشته: جرد جیمز 1998 By : Jared James

<http://omega.cc.umb.edu/zalzman/strategy>

for Revolution/getting Free/complete.html

پیشگفتار: این جزوه کوچک برای آنهایی که می‌خواهند کاپیتالیسم را نابود کنند نوشته شده است. سعی نشده که هیچ کس را قانع کند که این امر صورت بگیرد. برای آن به جزوه‌ای متفاوت نیازمندیم.

چیزی که برای من و همان طور برای خیلی از رادیکال‌ها واضح

و آشکار است، متأسفانه برای دیگران نیست. حتی برای خود طبقه کارگر! یا این وجود، در قسمت اول، من یک بخش کوتاه راجع به اینکه چگونه نمی‌خواهیم زندگی کنیم، اضافه کرده‌ام، به امید آنکه قشر وسیع‌تری از خوانندگان را جلب کنم؛ خوانندگانی که امکان دارد از زندگی‌شان ناخشنود باشند. اما از اینکه بدبختی خویش را به سرمایه‌داری نسبت بدهند خیلی فاصله دارند.

علاوه بر پیش ضد سرمایه‌داری، من چندین چیز دیگر را مفروض دانسته‌ام (عادی شمرده‌ام Taken for Granted) خواننده باید به آنها آگاه باشد تا بفهمد چرا من اینگونه نوشته‌ام.

طرح (انگاره) من از دنیای اجتماع جدید و استراتژی‌ام برای رسیدن به آن، بر مبنای تعهد قاطع‌ام به دموکراسی مستقیم بنا شده است. من به این امر آگاهم که در حال حاضر تقریباً همه دموکراسی مستقیم را در «جامعه پیچیده مدرن» به گونه‌ای اتوماتیک وار مردود می‌شمرند و آن را ناممکن می‌دانند. من همیشه با این نظر مخالف بوده‌ام. اما اگر شما یا آن موافق هستید، شاید برای الهام‌گیری باید در جای دیگری دنبالش بگردید. چندین کتاب خوب موجود هست، به طور مثال «تهدیب کردن دموکراسی» Retrievig Democracy از فیلیپ گرین (Philip Green). او طرح یک سیستم جذاب و تعدیل

طرح (انگاره) من از دنیای اجتماع جدید و استراتژی‌ام برای رسیدن به آن، بر مبنای تعهد قاطع‌ام به دموکراسی مستقیم بنا شده است.

یافته نمایندگی را ترسیم می‌کند. متأسفانه او از چگونگی پیروزی طرحش سخن نمی‌گوید و آن را نادیده انگاشته غفلت مهمی است، با توجه به اینکه یکی از شرایط طرحش همانا از بین بردن مقوله ارث است.

شما گفته‌های مرا درک نخواهید کرد، مگر آنکه آگاه باشید که من به سرمایه‌داری به عنوان یک سیستم جهانی، که تقریباً پانصد سال دارد، می‌نگرم. سرمایه داران شیوه زندگی‌شان را در اروپا حدوداً بین سالهای ۱۴۵۰ و ۱۶۵۰ بنیان نهادند. و بعد، در طول چندین قرن آتی، آن را معمولاً از طریق جنگ و نابودی دیگر سنت‌ها، به دیگر نقاط جهان گسترش دادند. تاریخ جهان در پانصد سال گذشته همانا عمدتاً داستان تهاجم سرمایه داران علیه مردم جهان بوده است؛ شروع آن با دهقانان اروپا، برای گرفتن زمین‌شان و تبدیل‌شان به کارگران مزد بگیر (تولید ثروت از قبل کارگران)، ملک اجاره‌ای (اجاره نشینان)، و شهروندان (مالیات دهندگان). همچنین داستان مقاومت جهانی علیه این تهاجم بوده است. و یک بخش داستان نیز صد البته جنگ بین خود سرمایه داران بوده است.

شما همچنین باید آگاه باشید که از این پیش، کشورهای که به

«کمونیست» معروف شده بودند فقط دولت‌های سرمایه‌داری بودند و همان کارهایی را که سرمایه داران همیشه می‌کنند، استثمار و به برده داشتن مردم کشورشان.

فرضیه دیگری که من دارم آن است که، غیر ممکن است طبقه حاکم را از طریق نیروی قهر شکست داد. مقدار نیروی آتشی (جنگی) که دولت‌های بزرگ و کوچک دارند گیج کننده است. این نیروی نظامی، از طریق دزدی میلیاردها دلار از استثمار توده‌ها، به دست آمده است. برای هر نیروی مخالف که فکر کند می‌تواند چنین نیروی عظیمی را به دست آورده و حفظ کند، خنده‌آور است. من چیزی بر علیه مبارزه مسلحانه در پرنسپ ندارم. فقط فکر نمی‌کنم در حال حاضر کار بکنند. چرا که شامل این می‌شود که می‌باید یک امپراتوری به بزرگی و ثروتمندی سرمایه داری داشت تا بر علیه سرمایه داران جنگید. و این چیز است که طبقه کارگر جهانی هیچوقت نخواهد داشت، و حتی نباید خواسته باشیم.

این بدان معنی نیست که ما برای شکست ستم کنندگان و پیروزی علیه آنها، نباید نظامی وار، استراتژیک وار بیندیشیم. بدین معنی است که ما باید یاد بگیریم که چگونه آنها را بدون شلیک حتی یک تیر نابود کنیم. بدین معنی است که ما باید به دنبال دیگر ابزار و

پیش بینی شده که در صد سال اول تهاجم سرمایه داران به قاره آمریکا، بیش از سی میلیون نفر به هلاکت رسیدند، منجمده میلیون‌ها نفر آفریقایی که به عنوان برده تا دم مرگشان از آنها کار کشیده شد.

تاکتیک‌ها، و حتی اگر لازم به کشفش باشد، باشیم. ما هیچوقت نباید فراموش کنیم که در حال جنگ هستیم، بیش از پانصد سال! ما درگیر جنگ طبقاتی هستیم. این موقعیت ما را تاریحاً مشخص می‌کند و بر کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم، حدودی قائل می‌شود. مثلاً خیلی خوب می‌شود اگر بتوانیم به صلح بیاندیشیم، ولی غیر قابل تصور است. با توجه به شرایط تاریخی، این انتخاب مرود می‌باشد. صلح تنها وقتی که سرمایه داری را نابود کردیم، متحقق خواهد شد.

تلفات این جنگ، در بین ما، سالیان پیش به ارقام نجومی رسیده است. پیش بینی شده که در صد سال اول تهاجم سرمایه داران به قاره آمریکا، بیش از سی میلیون نفر* به هلاکت رسیدند، منجمده میلیون‌ها نفر آفریقایی که به عنوان برده تا دم مرگشان از آنها کار کشیده شد. در دوران کمون پاریس، شورش پاریس در سال ۱۸۷۱، سی هزار کمونارد به سلاخی کشیده شدند. از کودتای ۱۹۵۴ در گواتمالا تا به حال (توسط سازمان سیا - مترجم) به طور تخمینی صد هزار* این آمار در جای دیگری به ۹۷ میلیون نیز رسیده (مترجم)

و هیران کارگری، مبارزین، و مردم عادی به قتل رسیده‌اند. در سال ۱۹۷۵، سیصد هزار کمونیست در اندونزی به قتل رسیدند. حدود بیست میلیون در گولاگ‌های (زندان‌های تیب روسی - مترجم) استالین گم و گور شدند و میلیون‌ها نفر در دوران مصادره دولتی زمین و کلکتیوازیسیون کشاورزی در دوران‌های سالهای ۱۹۳۰ شوروی به هلاکت رسیدند - واقعه‌ای که تاریحاً با خلع ید زمین دهقانان در انگلستان قابل مقایسه می‌باشد (و به‌النسجه بلشویک‌ها یکی از بزرگترین انقلابات دهقانی تمام طول بشر را نابود کردند). هیتلر در کمپ‌هایش ۱۰ میلیون راکشت (شامل ۶ میلیون از یهودیان در اتاق‌های گاز). هزاران دهقان در شورش‌های عظیم فرانسه و آلمان در قرن‌های ۱۶ و ۱۷ کشته شدند.

در دوران جنبش خلع ید زمین دهقانان enclosures و در اولین موج صنعتی کردن در انگلستان، ده‌ها هزار انسان یهوده کشته شدند. در دوران جابجایی و حمل بردگان آفریقایی از روی اقیانوس اطلس هزاران نفر از آنان کشته شدند. برای اجرا کردن قوانین جدید مالکیت در اوایل قرن نوزدهم در انگلستان صدها نفر از فقرا به دار آویخته شدند. هزاران نفر از مبارزین توسط پلیس آلمان در دوران انقلاب نزدیک ۱۹۱۹ در آلمان و اتریش به قتل رسیدند. هزاران نفر از کارگردان و دهقانان در دوران جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶ - ۳۹) کشته شدند. هزاران نفر در انقلاب مجارستان ناپدید شدند. میلیون‌ها نفر ویتنامی توسط سرمایه داران فرانسوی و آمریکایی در چندین دهه استعمار کشته شدند. و جقدر کشته شدند در دورانی که انگلیس هند را تحت استیلای سرمایه خود داشت؟ و یاکل اروپا در دوران استعمار خود در آسیا و آفریقا؟ هزاران نفر توسط کنتراها (Contras) و جوخه‌های مرگ در نیکاراگوئه و ال سالوادور کشته شدند. هزاران نفر در دوران ضد انقلاب پینوشه در شیلی، پس از ترور آگنده، به قتل رسیدند. سخن از ترور کردن پاتریس لومومبا، روزا لوکزامبورگ، آنتونیو گرامشی (در زندان مرد)، ریکاردو فلورس ماگون (در زندان مرد)، چن گوارا، گوستاو لنداور، مالکوم اکس، مارتین لوتر کینگ، فرد همپتن، جورج جکسون، والتر روتر، کارل لیبنکینخت، نت ترنر، و صدها نفر دیگر! صد و پنجاه هزار نفر هر ساله در محل کار می‌میرند. ده‌ها هزار نفر در معادن، از موقعی که سرمایه داری شروع شده، تا به حال مرده‌اند. از قحطی‌های مستقیم وابسته به سرمایه داری در حال حاضر، میلیون نفر هر ساله می‌میرند، همچنین از بیماری‌هایی که به سادگی می‌توان جلوگیری کرد. تقریباً باعث همه مرگ و میرهای ناشی از فقر، سرمایه داران می‌باشند. ما نمی‌توانیم حتی تخمین بزنیم زندگی‌هایی را که توسط سرمایه داران از رشد باز مانده‌اند، کوتاه شده‌اند و یا از بین رفته‌اند. تازه باید ذکر کنیم که میلیون‌ها نفر از ماها که در جنگ‌های

احمقانه جهانی شان، و یا به همان اندازه احمقانه بودن جنگ‌های استعمارگر یانه‌شان، مرده‌اند. (این ارقام تا کامل شدن کلی فاصله دارد و امیدوارم که در تیراژ دوم به جستجوی کلی دیگر بروم.)

سرمایه داران فقط دزد نیستند بلکه آدم کش نیز هستند. میزان دزدی و آدم کشی هایشان در تاریخ بی نظیر است. مقیاسی آنقدر وسیع که اعجاب انگیز می‌باشد (مُخ سوت می‌کشد - مترجم) اسکندر، قیصر، جنگیز و آتلا در مقابل سرمایه داران به مانند پیش آهنگانی بیش نیستند.

من می‌توانم فریاد اعتراض کسانی را که می‌گویند ما نمی‌توانیم سرمایه داران را برای تمامی اینها سرزنش کنیم، بشنوم: فاجعه کوره‌های آدم سوژی هینلر و منجمله گولاگ‌های استالین، آدم کشی‌های تبعیض نژادانه (راسیستی) و همچنین خشکسالی‌های جهان سوم. من می‌توانم و می‌کنم، و اگر این مقاله دیگری بود، می‌توانستم بحث اساسی را راه بیندازم با شواهدی برای دفاع از موضوع ام.

حال به مسأله سبک‌تری توجه می‌کنیم: مشکل نامگذاری. ما چه اسمی را برای تولید اجتماعی مان انتخاب کنیم؟ اینکه ما این نظم اجتماعی کلی و همچنین بدنه اجتماعی مشخص درون آن را چه خطاب کنیم، خود به معضلی تبدیل شده است. من در ذیل انتخاب خود را می‌آورم:

(الف) اهل خانه / اهل بیت (Household) واژه بدی نیست. هر چند در آمریکای امروزی این لغت به واحد خیلی کوچکتر، همانا خانواده هسته‌ای گفته می‌شود. اما تاریخاً اهل خانه بزرگتر بوده‌اند. من با برگشت به و بسط معنی تاریخی، آن را برای مجموعه مسکونی که شامل صد تا دوست خانواده می‌باشد، استفاده می‌کنم.

(ب) نشست خانگی (Home Assembly) جدید می‌باشد، اما من از آن خوشم می‌آید. دیگر امکانات همانا: میتینگ شهری (Town Meeting)، نشست عمومی (Community Assembly)، نشست هسته‌ای (Core Assembly)، نشست پایه‌ای (Base)، نشست محله‌ای (Neighborhood)، پارلمان، پلنوم، گردهمایی (Congregation)، کنفرانس، منا و همایش (Convention)؛ شاید به استثنای «نشست محله‌ای» هیچکدام دیگر به نظر درست نیایند. اما یک مشکلی که با آن هست، همانا تداعی Home (خانه) یا Household می‌باشد تا با محله (Neighborhood). اما شاید این آشفتگی با عادت ما به آن افول یابد. من واژه نشست خانگی را به این علت دوست دارم که به ما یک هویت می‌دهد که به نشست (و سالن‌های گردهمایی و (Hall Meeting) مرتبط می‌باشد - جایی که برای اداره کردن زندگی اجتماعی مان در تصمیم گیری‌های کومونیه شرکت می‌کنیم. همان جایی است که «خانه» ماست. بالنتیجه

نشست محله‌ای بر فرای خویشاوندی (نسبت خانوادگی) و یا روابط کاری (باز و تولید یا روابط تولیدی) ارتقاء می‌یابد. اولویت (تقدم) روابط تصمیم گیرانه کارا کتر تمدن جدید خواهد بود و این از تمامی اشکال سازمان اجتماعی قبلی مجزا می‌باشد.

(پ) گروه همگنان (Peer Group) عجیب می‌باشد، اما من از هیچ آلترناتیو دیگری که خوانده‌ام خوشم نمی‌آید. واژه سنتی مابین رادیکال‌ها همانا کنکاش گروه (Councils) می‌باشد. اما این واژه استفاده عمومی در جاهای دیگر ندارد و در حقیقت دارای معانی ضمنی دیگری در زبان عامه می‌باشد. دیگر امکانات همانا: جرگه (فراکسیون) Caucus، گروه‌های (bee)، فقط «گروه»، میتینگ (به مانند گروه‌های دوستی)، و یا میتینگ همگان (Peers Meeting) می‌باشند.

(ت) پروژه (Project) اسم خوبی برای فعالیت‌هایی که جمعیاً - با هم - در دستور کار می‌گذاریم می‌باشد. ما یقیناً آن را نمی‌توانیم شغل (حرفه Businesses)، شرکت (مؤسسه Enterprise)، سازمان یا نهاد بنامیم. من با واژه «پروژه» خیلی راضی هستم.

(ث) در دست نویسی اولیه این مقاله، من به طور ناخواسته (غیر عمدی) از واژه (Community) کومونیه برای اشاره به دو هزار عضو

در مورد نامگذاری برای کلیت نظم اجتماعی، هیچکدام از واژه‌های معمولی دیگر معنای روشنی ندارند. دموکراسی، سوسیالیسم، آنارشیزم، کمونیسم تا زمانی که اسم جدیدی پیدا نشود، من آن را خیلی ساده «انجمن دموکراتیک مستقل محله‌ای» تعریف می‌کنم.

متشکل در نشست خانگی استفاده کرده‌ام. کومونیه واژه خیلی خوبی است، اما واضح است که نمی‌تواند فقط به معنی یک بدنه یا دو هزار عضو محدود باشد. به همین جهت من باید آن را به واژه محلی (Neighborhood) تغییر می‌دادم، که هر چند به نظر محدودتر می‌باشد اما دقیق‌تر است. حداقل روشن می‌شود که واحد اجتماعی بنیادین ما یک محله کوچکی هست که در آن تصمیم گیری‌ها در نشستی رو در رو صورت می‌گیرد. تمامی انجمن‌های بزرگتر بر بنیاد این هسته اجتماعی گذارده شده است.

(ج) در مورد نامگذاری برای کلیت نظم اجتماعی، هیچکدام از واژه‌های معمولی دیگر معنای روشنی ندارند. دموکراسی، سوسیالیسم، آنارشیزم، کمونیسم تا زمانی که اسم جدیدی پیدا نشود، من آن را خیلی ساده «انجمن دموکراتیک مستقل محله‌ای» تعریف می‌کنم. باید اضافه کنم که منظورم دموکراسی مستقیم است، نه دموکراسی نمایندگی. منظور از واژه دموکراسی مستقیم، نظر خواهی تلفیقی / تلویزیونی و یا فراندوم نیست، بلکه نشست‌های رو

آگاهی از چگونه زندگی‌ای که نمی‌خواهیم بکنیم

جاهایی وجود دارند که شما از روی پل می‌شوید و کل یک شهر بزرگ جلوی چشمانتان نمایان می‌شود. پل Mystic بر روی رودخانه‌ای که به بوستون می‌رود، همان طور پل برکلین که به مانهاتان (نیویورک) و یا پل دروازه طلایی که بر سانفرانسیسکو می‌خورد. وقتی شما بر روی این پل‌ها رانندگی می‌کنید، ده‌ها آسمانخراش، صدها ساختمان اداری و کارخانه، صدها مغازه می‌توانید ببینید و صدای جنب و جوش هزاران نفر و قیل و قال ترافیک در همه سو و کشتی‌ها را در بندر می‌توانید بشنوید. و شما پیش خود می‌اندیشید که ما چگونه می‌توانیم تصور عوض شدن تمامی اینها را بکنیم؟ آنقدر وسیع، فعالیت‌های بی‌شمار، میلیون‌ها نفر هر روزه به سرکار می‌روند؛ هزاران شرکت و مؤسسه، صادرات کالاها، زنگ تلفن‌ها، چگونه می‌توانیم تصور عوض شدن تمامی اینها را بکنیم؟

حال آنکه تمامیت این ساختار پیچیده بر اساس یک نظم اجتماعی کوچک ساخته شده: برده داری - مزدگیرانه (Wage Slavery) نظام دستمزد (اخذ ثروت به زور از تولیدکنندگان توسط انباشت سرمایه دارانه). بوروکراسی دولتی، پلیس، هزاران وکیل، مدارس، دادگاهها، همگی برای پیاده کردن این نظم اجتماعی موجود می‌باشند. دیگر به قدرت کسی این را می‌داند. این امر مسلم (فکت) به ده‌ها شکل به دقت پنهان نگاه داشته شده. مذهباست که شناخت بر اینکه این ثروت به زور دریافت می‌شود، گم گشته، هر چند که برای حفظ این سیستم، روزانه فشارهای بی‌رحمانه در تمامی جهان به کار برده می‌شود و هر چند که میلیون‌ها نفر از ماها به کرات (اغلب) با بیکاری و (بالطبع فقر) روبرو هستیم. شناخته به اینکه ما «برده» هستیم و ما را ساعتی خریداری می‌کنند و نه برای تمام عمر، گم گشته است. آنقدر سال از برده‌مزدگیر بودن ما می‌گذرد که فراموشمان شده که می‌توان نوع دیگری زیست. ما فراموشمان شده که در دورانی ما زمین و ابزار خود را داشتیم و می‌توانستیم مستقل زندگی کنیم. نیازهای خود را برآورده کنیم بدون اینکه مجبور باشیم نیروی بازوی خود را برای حقوق بفروشیم. بالتجربه این اولین و مهمترین آگاهی است که می‌توانیم به آن برسیم: ما نباید به مانند برده بلکه به عنوان انسان آزاد زندگی کنیم. از این روزه (دریچه) دیدن، سرمایه داری آنقدرها هم شکست ناپذیر نیست بلکه در حقیقت خیلی هم آسیب پذیر! اگر فقط بتوانیم این تنها رابطه نظم اجتماعی (Wage Slavery) را قطع کنیم، خواهیم توانست سرمایه داری را نابود و خود را آزاد و جهانی، اجتماعی نو برپا کنیم. بدون شک و به

در رو می‌باشد. همچنین باید اضافه کنیم که انجمن بر مبنای پیمان مذاکرات بین افراد همطراز و نه فدراسیون صورت می‌گیرد (با این فرض که ساختار فدراتیو هراسنیک است). به علاوه باید بیفزاییم که مستقل صرفاً به معنی خودگردانی و نه خودکفایی کامل در زمینه‌های مادی می‌باشد (کماکان مبادلات کالائی برقرار خواهد بود). به زبانی دیگر، اسم - تیر فوق‌الذکر بدون توضیحات مذکور بی‌معنی است. پس بهتر است که به خود روابط اجتماعی کنکرت (مشخص)، و شکل دادن آنها به دلخواه خودمان، تمرکز شود تا ائتلاف وقت برای توصیف مقوله‌های انتزاعی.

اکنون که ما از واژگان شناسی (اصطلاحات) سخن می‌گوئیم، باید به خواننده گوشزد بکنیم که از لغاتی که من استفاده می‌کنم، خیلی زود دلسرد و دلزده نشوند. من لغات را با دقت خاصی استفاده می‌کنم. از روی تصادف و یا بی‌دقتی نیست که می‌گویم «طبقه حاکم»، به طور مثال، من عمداً اینگونه می‌نویسم. من معتقدم که این واضح‌ترین نوع سخن گفتن از شرایط کنونی مان است. اگر شما معتقد نیستید که طبقه حاکمی موجود می‌باشد، شاید خیلی تلویزیون تماشا می‌کنید و شاید کلی کلاس‌های جامعه شناسی برداشته‌اید. به همین طریق از دیگر لغاتی که استفاده می‌کنم: جانیان، دزدان، تهاجم، ستم، استثمار، طبقه کارگر، برده داری مزدگیرانه (Wage Slavery) / نظام دستمزد امپراتوری، نوکران، سرمایه داران. اینها مقوله‌های یک فرد تندرو (فناطیک) نیست. هر چند برای کسانی که غرق زبان صاحبان جهان شده‌اند می‌تواند این طور به نظر آید. اینها واژه‌های دقیق و قدرتمندی هستند که موقعیت ما را آشکار می‌کنند. سالها طول کشید تا بتوانم خود را از شر زبان گسیج کننده (میوه‌ت، سر در گم) طبقه استثمار کننده، رها سازم. این جزوه، به گونه کوتاه‌تر، اولین بار برای کنفرانس «سخن مایه‌های (مطالب) انتقادی در آنارشیسم امروزی» در شهر Montague ایالت ماساچوست در روزهای ۷ تا ۹ ژوئن سال ۱۹۹۶ تهیه شده بود. در اینجا دوست دارم از ترتیب دهندگان آن کنفرانس جان پتروواتو John Petrovato و سندی میلستین Cindy Milstein که مشوق نوشتن آن شدن قدردانی کنم. (در اینجا نویسنده اسامی بیش از بیست و پنج نفر دیگر را که قبل از به زیر چاپ رفتن این جزوه در خواندن آن و نظر گویی‌های انتقادی به نویسنده کمک کردند، آورده شده که ما لزومی به آوردن آن نمی‌بینیم - مترجم)

این چاپ اول می‌باشد. امیدوارم در آینده نزدیک در چاپ دوم آن که شامل فهرست کتابها و مقالات، زیرنویس، سرتیترهای دیگر برای «بحث و جدل بیشتر»، و یک قسمت جدید به نام «تفسیر ادبیات وابسته» و یک پیش نویس کلی مورد قبول برای «انجمن دموکراتیک مستقل محله‌ای» خواهد بود، دست یابیم.

همین دلیل است که سرمایه داران تمام سعی شان بر این است که در پرده‌ای از اسرار پوشانده شوند و تکذیب کنند نظم اجتماعی موجود (Wage Slavery) را. این همانا پاشنه آشیل شان (نقطه ضعف) می باشد.

دومین آگاهی آسان تر به دست خواهد آمد. اگر ما دور یکی از این شهرها قدم بزنیم، توجه خواهیم کرد که لیست ساختمانهای موجود چیزی به شرح زیر می باشند: بانک، کارخانه، مغازه های زنجیری بزرگ (Department Stores)، انبارخانه، ساختمان های اداری، مغازه، کلیسا، خانه، ساختمان های چندین طبقه، موزه، مدرسه، زمین های ورزشی، رستوران، تئاتر، گهگداری سالن

ورای این دو آگاهی پایه ای، هشیاری از رابطه بی میان تیره بختی های گوناگون ما و سیستم برده مزدگیر موجود می باشد. به دست آوردن این هشیاری خیلی مشکل می باشد. عمدتاً به خاطر این است که سرمایه داران و روابط عمومی شان (تبلیغاتی هاشان) تمامی هم و غم شان را به کار می برند تا سختی ها و مصیبت های جهان را به هر چیز و هر کس دیگر نسبت دهند تا اینکه اعمال خود را مقصر قلمداد کنند.

اتحادیه، مراکز کنفرانس، گاراژ، فرودگاه، ایستگاه قطار و اتوبوس، کلوب های شبانه، بیمارستان، سالن ژیمناستیک، خانه های سالمندان، مراکز خرید وسیع (Mall)، هتل، دادگاه، ایستگاه پلیس، پستخانه، چیزی که هیچگاه نخواهیم دید، سالن اجتماعات می باشد. اگر ما احیاناً در پایتخت زندگی بکنیم، در جایی یک قرارگاه - نشستگاه - که سیاستمداران دور هم جمع می شوند، خواهیم یافت. مؤنان طبعاً در کلیسا جمع می شوند. اعضای اتحادیه بعضی اوقات در سالن اتحادیه شان میتینگ می گذارند، کامبیکاران (سوداگران) در مراکز در مرکز شهر، تماشاچی ها در سالن های تئاتر، سینما، باله و کنسرت و هواخواهان ورزشی در سالن های مخصوص خود و دانشجویان در سالن های بزرگ برای شنیدن سخنرانی تجمع می کنند. اما برای شهروندها از هیچگونه سالن اجتماعات خبری نیست. جایی که نشست داشته باشیم و برای چگونه زیستن تصمیم گیری بکنیم، پس چگونه می توان سخن از این گفت که در دموکراسی زندگی می کنیم، اگر ما حتی نشستی نداریم، و هیچگونه تسهیلات - امکانات - آن را نیز نداریم؟ در اینجا ما به دومین آگاهی دست می یابیم. نه تنها ما نباید به مانند برده ها و نیاستی در جامعه ای غیر دموکراتیک زندگی کنیم، بلکه در دموکراسی واقعی، جایی که ما کومونیتیه های خود را بگردانیم.

ورای این دو آگاهی پایه ای، هشیاری از رابطه بی میان تیره بختی های گوناگون ما و سیستم برده مزدگیر موجود می باشد. به

دست آوردن این هشیاری خیلی مشکل می باشد. عمدتاً به خاطر این است که سرمایه داران و روابط عمومی شان (تبلیغاتی هاشان) تمامی هم و غم شان را به کار می برند تا سختی ها و مصیبت های جهان را به هر چیز و هر کس دیگر نسبت دهند تا اینکه اعمال خود را مقصر قلمداد کنند. اگر در پنگلادش گرسنگی هست، علتش را زیادی جمعیت می خوانند، و نه اینکه کشاورزی خودکفای آنها توسط بازار جهانی سرمایه داران نابود گردیده است. اگر اقیانوس ها به خاطر روان شدن تانکرهای نفت رو به مرگ می روند، جای تأسف است، اما این گناه هیچکس نیست؛ فقط قیمتی است که باید برای رشد و توسعه تمدن پردازیم. اگر میلیون ها نفر در فقر مطلق در حلبی آباد های جهان سوم زندگی می کنند، هیچ چیز غیر طبیعی نیست؛ فقط بخشی از «پروژه شهرنشینی» در سطح جهان می باشد. آنها هیچگاه متذکر نمی شوند که دولت ها و کمپانی ها زمین دهقانان را غصب و آنها را مجبور به ترک خانه و آشیانه کرده اند. اگر جمعیت بی خانمان ها روز به روز در شهرها افزودنی می یابند، به خاطر این است که آنها افراد تبلی هستند که به دنبال کار نمی روند و نه از آن رو که اجاره خانه ها سرسام آور است. اگر کثافات و آشغال همه جا را پر کرده، به خاطر این است که ما خود آنها را بخش و پلا می کنیم. و رمز ترافیک سرسام آور نیز آن است که مردم تن به نوبت سوار ماشین های یکدیگر شدن (Car Pool) نمی دهند. لیست این ترفندها (مستمسک) بی پایان می باشد.

حقیقت این است که بیشتر سختی های جهان حاضر، مستقیماً به سرمایه داران وابسته می باشد. من نمی خواهم درصد دقیقی رویش بگذارم، ولی رقم خیلی بالایی است. اما برای سرمایه داران، بیشتر مریضی ها را در جهان می توان از بین برد، همچنین اکثر فقر را، اکثر جهالت را، اکثر بی خانمانی ها را، اکثر نابودی محیط زیست را، اکثر شلوغی ترافیک را، اکثر جنگ ها را، اکثر جنایات را، اکثر ناامنی ها را، اکثر تلفات بیهوده را، اکثر بی حوصلگی ها را، اکثر احساس تنهایی (دلنگی) ها را، والی آخر. مگر اینکه شما تا به حال متقاعد شده باشید، وگرنه من می دانم که شما معتقد به این ادعاهای بی پیرایه نخواهید شد. اما دیگران ارتباط بین مضرات متعدد و سیستم سودآوری را استدیت بخشیده اند اگر شما علاقه کافی به خواندن آنها داشته باشید.

من لیست شخصی خود از چیزهایی را که از آن متنفرم دارم. من شدیداً از تبلیغات متنفرم. هیچ چیز شیرین تر از زندگی در دنیای خالی از تبلیغات برای من نیست. من از شهرهای شلوغ بیزارم، در تجمع ترافیک گیر کردن، امکان پارک کردن وجود ندارد، ناعادلانه جریمه شدن و جور بی ادبی پلیس های پوستون را کشیدن. من از دزدگیر ماشین ها متنفرم، بهترین مثال آزار و اذیت کاملاً غیر

ضروری، جنون سرمایه داری، (ارتباط بین آفتِ دزدگیر ماشین و سرمایه داری را دیدن همانا آزمایشی از بسط آگاهی شما خواهد بود). من از کمپانی های بیمه بیزارم، بزرگترین شیاد (خاذا) آن در آمریکا [طبعاً بدون حساب کردن کلاهبرداران S&L - مخفف بانکی حساب پس انداز و وام (که در دوران رئیس جمهوری بوش ۱۹۹۲ - ۱۹۸۸ به دزدی دویست میلیارد دلاری - که غیر مستقیم از جیب مردم مالیات دهنده برداشته شد - دست زدند مترجم)]، من از اداره مالیات (IRS) متنفرم، از اداره راهنمایی و رانندگی (RMV) و از سیستم حمل و نقل شهری در بوستون (MBTA)، من از بازاریابی تلفنی (Telemarketing) بیزارم، من از خط دوم تلفنی (Call Waiting) متنفرم، من از هواشناسان بیزارم، آنان جنگل برانگیزند (هوچی گر) و حتی یک نفر از آنها از باران خوشش نمی آید (در کنار دیگر ضعف هایشان). من از پلیس متنفرم، و امروزه در همه جا هستند، حتی در سالن های سینما، محل کار، مغازه های زنجیره ای، پارک و کتابخانه ها. من از رئیس ها بیزارم، هیچگاه یک رئیسی که انسان شریفی باشد نداشته ام (حداقل در محل کار)، همیشه به گونه ای ناپهناجر، بد اخلاق، خود مرکزین، یا متکبر، یا بی عرضه، قُمبُز در کن (هارت و پورت کن) و غیر از آن وانمود کردن، بدون اینکه کسی جرأت گفتن چیزی متفاوت باشد. من از مکانیک ها متنفرم، من از نامنی وحشیانه نداشتن یک درآمدی که بر روی آن حساب کنم بیزارم، من از دنبال کار گشتن خیلی متنفرم، در این موقع هست که متوجه می شوی که چگونه شما را در محضورات (قید و بند) قرار داده اند. بدون کار نمی توان زندگی کرد؛ چه دروسری، این ور و آن و رفتن کارنامک (سوابق کاری) و یا به روز آورده، مصاحبه کردن، همگی به طور مجانی (شکار کار خود یک کار پرداخت نشده هست که به نفع کمپانی ها می باشد). پول داره ته می کشه و یا تموم شده و هیچ کس نیست که کمکی کند. از روی ناچاری و استیصال به دنبال کسی که توی فقیر را ساعتی بخرد گشتن؛ پرده شدن برای ادامه زندگی. این چیزی ست که من از آن بیزارم. و تازه بعد که خریداری پیدا شد، بی حوصله گی، خر کاری (جان کنی) و خستگی ممتد مجدداً شروع می شود. و شما می بینید که چگونه زندگیتان به هدر می رود، همگی توسط سرمایه داران و برای هیچ. من از تنهایی زندگی کردن متنفرم - با احساسات خرد شده و زندگی عشقی عقیم. من از صمیم قلب از قلیوژیون بیزارم، از روز اولی که در سال ۱۹۵۱ در خانواده پدری ام یکیش آمد. من از دکترها متنفرم. من از اینکه می بینم کره زمین، این جای زیبا، توسط یک عده احمق (مشتنگ) حریص برای سود داره روبه نابودی می ره بیزارم. من از اینکه نتوانم اطراف بچه های کوچک باشم متنفرم. آنها (اکثرشون) زیباترین (دلپسندترین) موجوداتی هستند که زندگی ما را زینده می کنند. من

از آمیزگار شناسان (Social Scientist) بیزارم. هیچ چیز بیشتر از چندین دهه زبان تخصصی و دری وری آنها جهان را نامفهوم تر نکرده است. من از ایستادن توی صف بانک (و از خود بانک) متنفرم. به اندازه کافی بد هست که من به آنها پول می دهم تا از پول من برای خود سود بسازند. در صف ایستادن هست که رنج آور (دل چرکین) می باشد. من از ماشین (اتومبیل)، میادین مختلف بیشتر از اونی که بتوانی پشماری، بیزارم. من از خامه غیر پاستوریزه شده (Non Dairy Creamer) متنفرم. من از کمربند ایمنی بیزارم، به هزاران دلیل قربانی ها را سرزنش می کنند. من از شاخ شدن بعد از توفان در ساحل متنفرم. من از خرس اسموکی (Smoky the Bear) بیزارم. من هنوز حتی شروع نکرده ام از تنفرم راجع به تمامی ناپسامانی های امروزی نام ببرم.

به نظر می آید که برای برخورد عادلانه، حالا باید لیستی از چیزهایی که دوست می دارم بیاورم تا بالانسی از وضعیت مان ترسیم بکنم ولی هماهنگی با منش و خوی من ندارد.

انگاشتی از اینکه چگونه می خواهیم بزی ایم

حال می توانیم به تصویر مان از اینکه چگونه می خواهیم زندگی کنیم پردازیم. بگذارید تصور کنیم، برای یک لحظه، که ما می توانیم یک اجتماع نوین جهانی را از ریشه بسازیم، محله مان از همان طور که دلمان می خواهد درست کنیم، چگونه خواهد بود؟

من یک مدل محله ای با ویژگی های ذیل را متصور شده ام:

اهل خانه: House Holds: واحدهای تقریبی دویست نفری می باشند. آنها در مجموعه ای که به طور متنوع برای افراد مجرد، زوج ها، خانواده ها و خانواده ایلی (گسترده) تنظیم گردیده، زندگی خواهند کرد. این مجموعه امکانات برای میبینگ، (چه برای کومونیتی و جمعی و چه خصوصی)، پخت و پز، لباسشویی، تعلیم و تربیت اولیه، اتاق حفاظت محیط مجموعه (تعمیر و نگهداری)، کارگاههای متعدد، بهداشت اولیه، اتاق زایمان، اتاق اورژانس، و وسائل تفریحات سالم، خواهد داشت. اهل خانه به گونه دموکراتیک و توسط نشست مستقیم اعضای به گونه تعاونی (کپویراتیو) اداره می شود.

پروژه ها: Projects شامل تمامی فعالیت های خارج اهل خانه به مانند کشاورزی، دامپروری، تولید صنعتی، تعلیمات عالی، تحقیقات، بهداشت پیشرفته، اطلاعات، راه و ترابری، هنر و ورزش و الی آخر. ساختمانهایی طرح ریزی و ساخته می شود برای انواع فعالیت های مذکور. دروناً، پروژه نیز به مانند اهل خانه اداره خواهد شد. بعضی پروژه ها، شاید بیشترشان، به گونه وسیع تر، توسط محله به طور مستقیم کنترل خواهند شد. دیگر پروژه ها با موافقت فی مابین

چند و با کلی نشست خانگی کنترل خواهند شد.

گروه همگنان: Peer groups: واحدهایی حدوداً بین سی تا پنجاه نفر می‌باشند. تمامی افراد در محله فقط به یک گروه همگنان، واقع در پروژه اولیه، تعلق خواهند داشت. برای بعضی‌ها این در «اهل خانه» خواهد بود (پخت و پز، تعلیم و تربیت، نگهداری از کودکان، بهداشت، تعمیر و نگهداری، الی آخر...)، ولی برای اکثر افراد در پروژه خارج اهل خانه خواهد بود. تمامی «اهل خانه‌ها» و «پروژه‌ها» در چنین گروه‌هایی تقسیم بندی می‌شوند. این گروه‌ها در درون پروژه و اهل خانه گرد هم می‌آیند و سر مسائل بحث و گفتگو خواهند کرد و هر کجا لزومش دیده شد، در درون نشست‌های عمومی وسیع - پروژه و اهل خانه ادغام می‌شوند. رأی‌ها در درون میتینگ‌ها گرفته خواهد شد اما ورای میتینگ‌ها در درون هر پروژه محاسبه و ثبت خواهند شد. میتینگ‌های گروه همگنان لازم می‌باشند زیرا بحث‌های رودر روی غل و غش (صریح) و جمع بندی‌ها در گروه‌های بزرگتر از پنجاه نفر به طور جدی ویال گردن می‌باشند.

نشست خانگی: Home Assembly: هسته مرکزی توافق اجتماعی ست. این نشست تمامی محله می‌باشد، تقریباً دو هزار نفر، میتینگ در سالن بزرگی که برای تسهیل مستقیم بحث‌های دموکراتیک و تصمیم‌گیری‌ها طرح ریزی شده، برگزار می‌شود. البته در عمل اندازه نشست خانگی متفاوت خواهد بود. حد بالای آن همانا توسط تعداد کسانی که می‌توانند در سالن بزرگ جمع شده و درگیر تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک، رو در رو، و بدون هیچگونه واسطه بشوند، تعیین می‌شود. نشست خانگی جایی است که گروه‌های همگنان دور هم جمع می‌شوند، هر چند که رأی‌ها مستقیماً از تمامی اعضای نشست محاسبه و ثبت خواهد شد.

انجمنی از نشست‌های خانگی: An Association of Home Assemblies: نشست‌های خانگی توسط معاهده و یا قراردادی، به هم خواهند پیوست، تا بلکه انجمن بزرگتری را تشکیل دهند. یک قرارداد همه جانبه، که انجمن را به طور عام تشریح کند و همچنین چندین قرارداد مشخص برای پروژه‌های ویژه موجود خواهد بود. نشست خانگی ارگان اداره محله توسط خود اعضای آن می‌باشد. محله مقرراتش را خود تعیین می‌کند؛ بودجه منابع و انرژی را خود سهمیه بندی می‌کند و معاهده با دیگر محله‌ها را خود مورد بحث قرار می‌دهد. محله کنترل تمامی زمین‌هایی را که روی آن زندگی می‌کنند به عهده دارد؛ همچنین تمامی ساختمانهای (امکانات) پروژه و تمامی «اهل خانه» (ضد البته دارائی شخصی - خصوصی موجود خواهد بود (Private Personal possessions)). لطفاً توجه شود که این ترتیبات روابط اجتماعی شامل چه

چیزهایی نیست: هیرارشی، نمایندگی، حقوق - بردگی، دوگانگی خصوصی / عمومی، انگیزه سودآوری، طبقات، مالکیت خصوصی ابزار تولید، مالیات، دولت، مرد سالاری، از خود یگانگی، کنترل نخبگان حرفه‌ای بر روی هیچگونه فعالیت، جدایی رسمی بر مبنای نژاد، جنسیت، سن، قومیت‌گرایی، قیافه، اعتقادات، و یا هوش. این محله، سازماندهی شده، بنیان واحد نظم نوین اجتماعی خواهد بود.

بدین نحو نشانه تمدن جدید همانا سالن‌های نشست می‌باشد. همان گونه که جهان اولیه در مصر قدیم با اهرام نشانه می‌شدند، معبدگاه‌ها و تئاترها در یونان قدیم، کاخ‌ها و کلیساهای مجلل در اروپا قرون وسطی، و بانکها و آسمانخراش‌ها در جامعه مدرن سرمایه داری؛ اجتماع جهان نو که بر مبنای کثرت‌پراتیوهای خودگردان مردمی بنیان گذاشته می‌شوند توسط سالن‌های میتینگ (گردهم آئی) شناخته خواهد شد. آنها مهمترین جنبه ویژه آرشیستی دوران خواهند بود. بدون شک این سالن‌ها اندازه و اشکال مختلفی خواهند داشت. در کنار سالن‌های بزرگ عمومی برای نشست‌های محله (نشست‌های خانگی)، نیاز به اتاق‌های جرگه (Caucus) کوچک در هر پروژه و هر «اهل خانه» برای گردهم آئی «گروه همگنان»، همچنین اتاق‌هایی برای گردهم آئی وسیع «پروژه گونه» و نشست‌های وسیع «اهل خانه گونه»، نیز موجود می‌باشد. مردم کنکاش فضاهای زیبایی را طرح ریخته، ساخته و با بهترین وسایل مجهز خواهند کرد تا در آن به غور و بررسی بپردازند.

آتهایی که با سنت‌های رادیکال آشنا می‌باشند، در این طرح اولیه (پیش نقش) آمیخته‌ای از کانون آتارکومنیستی بر روی مقوله کومونیت، کانون آتاکوسندیکالیستی بر روی مقوله کنترل کارگری، و کانون فمینیستی بر روی ناپودی جدایی عرصه خصوصی و عمومی زندگی اجتماعی را تشخیص خواهند داد. من معتقدم که هیچکدام از اینها بدون دیگری نمی‌تواند متحقق شود. تحقق کنترل کارگری به تنهایی هیچ راهی برای اختصاص دادن منابع کومونیت به عنوان یک نهاد کامل، باقی نخواهد گذاشت (به طور مثال: تصمیم‌گیری برای اتمام یک پروژه و شروع پروژه جدید)، حال آنکه تحقق کنترل کومونیت به تنهایی و بدون کنترل هم زمان نیروهای تولید، بی معنا و بوج می‌باشد. و شکست در دموکراتیزه و اجتماعی گرداندن «اهل خانه»، به شمار آمدن آنها (و بالنتیجه باز تولید) به عنوان جزئی عیان و بی‌پرده و جدائی ناپذیر از توافق (سازواری) اجتماعی، جدائی تقسیم کار بر مبنای جنسیت را دست نخورده باقی خواهد گذارد، و بالنتیجه دوگانگی عرصه خصوصی / عمومی را پایدارتر خواهد گرداند.

در دهه‌های اخیر هرازگاهی شهرهای جدید عمدتاً توسط

«باز و فروش‌ها» (Developers) از زیر بنا به عنوان فعالیتی تجاری ساخته شده است. همچنین، تعداد زیادی و کاملاً جدید از کومونته‌های آرمان‌گرایانه (Utopian) در تمامی طول قرن نوزدهم در آمریکا و شاید دیگر نقاط تأسیس شدند. یقیناً با توجه به امکانات، امکان پذیر خواهد بود که در آینده کومونته‌های جدیدی را، حداقل در سطحی محدود، از زیر بنا ساخت. مطمئناً این یک استثنا خواهد بود تا قاعده، خصوصاً در شروع این انقلاب، عمدتاً ساختن از زیر بنا برای «۵۰ تا ۷۵ سال اول خارج از دستور کار خواهد بود. فعالیت واقعی که ما با آن روبرو هستیم همانا دگرگون کردن عمارات موجود (ساختمانها، کارخانه‌ها...) و روابط اجتماعی به نوع دلخواه‌مان باشد.

ما همچنین نیاز داریم که سعی به متصور شدن آن کنیم که مدل محله‌مان پس از تبدیلیش از یک محله شهری معمولی (به جای اینکه از زیر بنا - اول - ساخته شود) چگونه شکلی به خود خواهد گرفت. اول بگذارید ببینیم که آیا ما می‌توانیم کارخانه موجود را به چیزی خیلی مفید برای زندگی دموکراتیک و کثوبراتیو تبدیل کنیم! این را به خاطر داشته باشید که این قسمت آسان قضیه است. بخش سخت‌تر همانا دگرگونی روابط اجتماعی (به طور مثال: مالکیت، خانواده، کار و روابط بازی) می‌باشد. من با این مسأله در زیر برخورد و به چگونه رسیدن به آن خواهم پرداخت.

کارخانجات و تعمیرگاه‌ها را ساده‌تر از همه می‌توان تبدیل کرد. عمدتاً همان گونه که هستند می‌توان از آنها استفاده کرد. (طبعاً پس از آنکه مصادر شده‌اند). می‌بایست فضائی را در آنجا برای گردهمایی «گروه همگنان» و «نشست‌های پروژه گونه» ایجاد کرد.

مشکل‌تر همانا چگونگی تبدیل یک خیابان پر از خانه‌های مسکونی تکی به «اهل خانه» می‌باشد. هر چند آن را شاید به گونه زیر بتوان ابداع کرد: ساختن دالان و تونل‌های مابین ساختمان‌ها؛ تعدادی از اتاق‌ها را به کارگاه، مهد کودک و درمانگاه اختصاص دادن؛ بستن بعضی از خیابان‌ها تا به نوعی واحد مذکور را محصور کنیم؛ بسط دادن یک یا دو آشپزخانه به واحدی جمعی (Communal)؛ اتاق‌های خواب را باز آراستن کنیم؛ و یک آپارتمان را برای خود به وجود آوردن سالن گردهمایی خالی کنیم.

پیدا کردن یک محل برای گردهم آیی «نشست خانگی» نیز مشکل خواهد بود. هر چند راه حل‌هایی موجود است: شاید یک سالن اتحادیه وجود داشته باشد، یک کلیسا، یک میدان کفش چرخک دار (Skating Ring) و یا سالن ژیمناستیک در دبیرستان محله. همچنین انبار خانه‌ها، سوپر مارکت‌ها، و مغازه‌های لباس فروشی بزرگ (Department Stores)، همگی طبقات باز بزرگی دارند که می‌توان آنها را خالی و تبدیلیشان به سالن‌های گردهم آیی

کرد. هر چند اکثر این فضاها نمی‌توانند دو هزار نفر را در خود جای دهند. شاید ضروری باشد که با «نشست‌های خانگی» کوچکتر شروع کنیم - این جور یگیم که پنج «اهل خانه» دوست نفری - برای یک «نشست خانگی» هزار عضوی، تا اینکه ده «اهل خانه» برای یک «نشست خانگی» دو هزار عضوی!

بعدها، پس از اینکه جریان ثروت از محله به طبقه حاکم توقف یافت، و پس از اینکه ثروت دزدیده شده توسط طبقه حاکم مصادره گردید، محله‌ها بدون شک خواهند خواست، و منافعش را خواهند داشت، تا طرح مشخص سالن‌های «نشست خانگی»، همچنین مجموعه‌های «اهل خانه» (خانوار)، را پیاده کنند. اما در وهله اول ما باید یا همین ساختمانهایی که داریم سر کنیم. کارخانه‌ای که تبلور ارزشهای سرمایه‌داران، اولویت‌هایش و روابط اجتماعی‌اش می‌باشد. قرن‌ها طول خواهد کشید تا این دنیای فیزیکی را در هم کوبیده و بازسازی کرد. بازسازی‌یی که نیازهای مردم آزاد را بیان کند. برای تکمیل این طرح اولیه (پیش نقش) ما نیاز داریم حداقل دو ترکیب بیشتر را متصور شویم، یکی برای شهرک (Town) کوچک عادی و دیگری برای یک دهکده دهقانی عادی، دو موجودیت اجتماعی که (با توجه به ادامه خشونت آمیز خلع بد زمین دهقانان توسط کمپانی‌های بزرگ حاکم) به سرعت رو به نابودی می‌باشند. اما من آنها را به بعد موکول می‌کنم. من فکر می‌کنم ساده‌تر خواهد بود که «شهرک کوچک» و «دهکده دهقانی» را به محله دلخواه خودمان تبدیل کرد تا حومه و یا محله شهری متراکم را. اما شاید نه! یقیناً با ده‌ها و ده‌ها سال پس از ورود به درون تمدن جدید، همان طور که برون شهر (Country Side) روی افزایش جمعیت به خود می‌گیرد، یا هر چه زنده‌تر، کثوبراتیو و کومونته‌های خودمختاری از مردم آزاد، شهرهای کلان و حومه‌ها از بین خواهند رفت. (Wither Away). (لازم به گفتن نیست که حلقی آبادهای وسیع شهرهای «جهان سوم» اول از همه خواهند رفت.)

ادامه دارد

در شماره بعد خواهیم خواند:

(۳) توافقی‌های پایه‌ای از انجمن!

(۴) موانع!

(۵) استراتژی‌های شکست خورده!

(۶) توضیح استراتژی جدید به گونه‌ای انتزاعی!

۴ ساعت کار در روز
اینست
شعار آنارکومنیست‌ها

آزاد شدن!

پیش نویس از انجمن دموکراتیک مستقل محله ای و چگونگی تشکیل آن
نوشته: جرد جیمز
Getting Free: A Sketch of an Association of Democratic Autonomous Neighborhoods & how to create it.
BY: Jared James
http://omega.cc.unb.edu/salzman/strategr.for/Revolution/getting_free/complete.html

ترجمه پیمان پایدار

فصل سوم / آخر

راههای شروع در آوردن دل و روده سرمایه داری

Ways to begin Gutting capitalism

۱. با چند تا از همسایه ها نان جمع شده و انجمن محله ای تشکیل دهید. گردهم آئی مرتب ترتیب دهید. این جلسات بعدها شکل دهنده پایه ای برای نشست های خانگی خواهند بود. این در کنار انجمن های کارکنان و انجمن های اهل خانه / خانوار - به شماره ۲ و ۳ بعدی توجه کنید - سه تا از مهمترین کارهایی است که کسی می تواند انجام دهد. از آنجائی که این انجمن ها نه قدرتی و نه پولی خواهند داشت، شاید در وهله اول بی معنی جلوه کنند. اما آنها شروع به جذب انرژی خواهند کرد و به نقطه ی کانونی برای بیرون مکین (siphon) قدرت و ثروت از سرمایه داری به کومونیتیه هایی که در اصل از آنها دزدیده شده، تبدیل خواهند شد (همچنین به "انجمن های محله چه کار می توانند بکنند؟" شماره یک زیر عنوان بحث های آتی رجوع کنید).

۲. با چند تا از رفقای کارکنان (همکارانتان) در سرکار اقدام به تشکیل انجمن کارکنان کنید. اتحادیه ها را نادیده انگارید. شما می بایستی در ساعاتی مناسب حال خوبتان دور هم جمع شوید. گردهم آئی های مرتب ترتیب دهید این جلسات. بعدها شکل دهنده پایه ای برای گروههای همگنان (peer groups) پروژه های خودگردان (self-managed projects) خواهد بود (و بخش از پایه های گریز از نظام

سستمدی wage-slavery) امکان دارد در یک کارگاه تعدادی از این گروهها موجود باشد. تنها از طریق انجمن های رودرو پمانند اینها هست که یکبار دیگر فرهنگ مستقل مبارزاتی می تواند ایجاد گردد. حتی اگر شما یا نیم دوجین کارگر شروع کنید، با بخش دهن به دهن خیر، دیگران پی خواهند برد که جلسه ای هست که مشکلات محیط کار در آن به بحث گذاشته می شود. و این به نقطه ای کانونی آگاهی ای تبدیل خواهد شد که مخالف فرهنگ سرمایه دارانه است. بدون این خودآگاهی ضد سرمایه دارانه امکان کارایی مخالفت جویانانه موجود نمی باشد. (همچنین به "انجمن های کارکنان چه کار می توانند بکنند؟" شماره ۲ زیر عنوان بحث های آتی رجوع کنید).

۳. اقدام به تشکیل انجمن تعاونی مسکن (cooperative housing Association) کنید. این را همین حالا می توان انجام داد. چتین خانواده می توانند با روی هم گذاشتن سرمایه هایشان با خرید ساختمانی دست به تشکیل چند خانوار / اهل خانه بزنند. گروهی از مردم، مجرد و مزدوج، همین حالا، در خانه های اجاره ای بگونه تعاونی (Extended household) با هم زندگی می کنند. در جائی که امکان خرید خانه موجود نیست به تشکیل انجمن مستأجران در ساختمان خویش دست بزنید. سعی به شروع در اشتراک منابع کرده و بگونه تعاونی زندگی کنید. انجمن های تعاونی مسکن، بعدها، پایه هائی برای اهل خانه / خانوارها (house holds) همانگونه که در پیش نویس اولیه آمده، خواهند بود (همچنین به "انجمن های اهل خانه چه کار می توانند بکنند؟" شماره ۲ زیر عنوان بحث های آتی رجوع کنید).

۴. سرمایه های خویش را با همسایگانتان روی هم گذاشته و به ساختن سالن گردهم آئی (Meeting hall) اقدام کنید. اولین محله ای که به این عمل دست بزند در تاریخ بعنوان آغازگر تمدن نوین به ثبت خواهد رسید. خیلی از محله ها، هرچقدر هم که فقیر، بگونه ای پول برای

ساختن کلیساها (بعنوان مساجد مطه ای - مترجم) پیدا می کنند. اگر بخواهند می توانند سالن های گردهم آبی نیز بسازند. طبعاً آنها اول می بایستی به نیاز آن پی ببرند. آن ها می بایستی خواست هم نشینی را داشته باشند. در ضمن شروع به کنترل بر روی زندگی خویش در راستای همکاری / مشارکت با همسایگان شان را نیز بخواهند. آنها می بایستی گردهم آبی را رکن اصلی شیوه نوین زندگی ببینند.

۵. پولهای خود را در بانکهای سرمایه داران وارین نکنید. به جای آن بدنبال بانک تعاونی بگردید. اگر در نزدیکی اتان وجود ندارد دست بکار تأسیس آن شوید. در حال حاضر کاملاً قانونی است (اگر گرایش به گسترش آن زیاد شود جلوی بانکهای تعاونی غیرانتفاعی به احتمال قوی، توسط گذراندن قانونی در مجلس، گرفته خواهد شد) بانکهای سرمایه دارانه از اتعوضه های ما برای هرچه قوی تر کردن قدرت خویش و هرچه ضعیف تر کردن دنیای کومونیت های مستقل استفاده می کنند. حقیقتاً احمقانه است که ما بطور اختیاری درآمد هفتگی امان را به آنها بدهیم که علیه خود ما استفاده کنند (و تازه پول هم بهشون میدیم که اینکار را نکنند).

۶. اقدام به درست کردن پول محلی کنید. هرچند این در حال حاضر امکان پذیر هست (و آزمونهای فراوانی در شرف اجراست) اما احتیاطاً، اگر گسترش پیدا کند، غیرقانونی خواهد شد. در این اثنا پولهای محلی راهی ست برای جلوگیری از زیراپ زمین پتوی ساختن) فروتنهای کومونیت هایمان.

۷. بدمی بالا نیاورید (بگر اینکه قضیه مرگ و زندگی ست). بدمی شخصی یکی از راههایی است که سرمایه داران اختراع کرده تا بلکه بتوانند ما را به یوغ (بردگی) جهان خویش درآورند. شدیداً کارائی دارد. سرمایه داران در شرایط کنونی به بار سنگین این کوه بدمی وابسته هستند. حقیقتاً به آنها صدمه خواهد خورد اگر مردم شروع به صرف نظر کردن از آن

بکنند. بدمی داشتن ما را به کار سخت و مداوم کشانده و به ترس بیشتر از دست دادن کارمان وامیدارد. انعطاف پذیری مان را کمتر و در نهایت ما را انزو هگین می کند. ساده تر گفته باشیم، احمقانه است که دابوطایانه به خاکشان این قدرت و نفوذ را بر روی زندگی مان بدهیچ.

۸. حقوق بازتشیستی اتحادیه را به کنترل خود درآورید. در حال حاضر میلیاردها و میلیاردها دلار ذخیره کارگران توسط بانکهای سرمایه داران کنترل می شود. این بانکها از این پول ها برای داغان کردن اتحادیه ها استفاده می کنند. یا مطه های فقیر بگونه تبعیض وار برخورد کرده، در کنار دیگر کارها، به شرکت های بزرگ کمپنهای مالی اعطا می دارند. به زبانی دیگر کارشان را با سرمایه گذاری کردن راه میانمازند. اگر شما درون اتحادیه هستید و یا سراغ دارید که کسی هست، شروع به تحریک و تلاش در بدرآوردن این ذخیره (حقوق بازتشیستی) از این بانکها و واریز کردنش به بانکهای تعاونی کارگری محله ها اقدام کنید، یا حداقل از طریق دیگر آن را از زیر کنترل کمپانی های بزرگ مالی خارج کنید.

۹. اگر شما شدیداً زیر قرض هستید اقدام به ورشکستگی شخصی کنید. اگر شما چیزی از خود ندارید (مالکیت خصوصی - م) این حرکتی بغایت عاقلانه هست. اگر شما چیزی از خود دارید دیگر بستگی به این دارد که آیا اراده آتزا دارید که بدون آن سوال که مصادره خواهد شد زندگی کنید تا بلکه از زیر یوغ رباخواران خود را رها بخشید. اگر میلیونها نفر شروع به استفاده از این قانون بکنند، شاید در آینده آتزا مافی گردانند در این اثنا می توان از آن استفاده کرد و خود را از گودال بدمی کارتهای اعتباری خلاص گرداند.

۱۰. هیچگاه رئیس نشوید. ریشه های عمیق جاه طلبی در «دسته مراتب ترفیع مقام درون جهان سرمایه داری» برای کومونیت (محله) (corporate word) برابری و آزادی

خریدکننده است. خدمت عالی به سرمایه داری کرده، اما با صدمات وارده به حقوق طبقه متوسط، درجه کاری مدیریت میانی، در سالهای اخیر کمتر گردیده است، در هر صورت ترقیع مقام هیچگاه بیشتر برای چند نفر نبوده (اگر نسبی صحبت کنیم، اما مطلقاً هنوز تعداد زیادی هستند)، هرچند برایشان گران تمام می شود در مقابل داشتن زندگی نسبتاً راحت در حیطه مادی (اینکه از لحاظ کیفی زندگی بهتری باشد شک هست) این افراد روح خود را به سرمایه داران فروخته، منافع شخصی شان آنها را به دفاع از سیستم می کشاند، نقطه نظرات حاکمان را پذیرفته، قواعد سرمایه دارانه را اعمال می کنند، و در حقیقت مجری اثبات گران سرمایه می گردند. کارگرانی که حتی آرزوی ترفیع نداشته، و به طرد رده های مدیریت-وقتی بوشان پوشند می شود - اقدام می کنند، باعث تضعیف پیوند استراتژیک در سیستم شده و به قابلیت سودآوری کمپانی جدا آسیب می رسانند. هرچه بیشتر و بیشتر کارگران این شیوه برخورد را اتخاذ کنند، این خود تبدیل به ارزشهایی می شود که مخالف رؤسا می باشد؛ طبعاً بهایی برای آن پرداخت می شود؛ از دست دادن درآمد. اما آیا این هزینه ها غیرقابل تحمل خواهند بود، بخصوص اگر وقت و انرژی را بتوان به سمت و سوی تشکیل انجمن های مستقل (که بیش از این سیستم برده داری کارمندی - نظام دستمزد - را تضعیف می گرداند) هدایت کرد؟

۱۱. کت و شلوار بپوشید. رسم دیرینه ایست که طبقه کارگر و خانواده هایشان برای شرایط خاصی شیک و پیک کرده و بهترین لباس هایشان را بپوشند (Sunday best - پلوخوری - مترجم). لباس خوب پوشیدن - پیراستن - معنایش این بوده که به مانند طبقه حاکم خود را آراستن - کت و شلوار و کراوات برای مردان و لباس های شیک برای زنان (امروزه برای زنان نیز کت و شلوار باب شده). اگر شما به عکس! های کارگران صد سال پیش نگاهی بیندازید، بطور مثال صنعا مرد در میدان اتحادیه (union)

(square) نیویورک برای سخنرانی اما گلدمن (Emma Goldman) گریه جمیع شده، همه آنها کت و شلوار و کراوات برتن دارند، از این عکسها فراوان یافت می شود، اما در صحتسال گذشته، بخصوص با رکود شرکت کارگران در مراسم کلیسا، کارگران پوشیدن کت و شلوار را رها کرده اند. ما می بایستی این عمل را به سرانجامش برسانیم و صریحاً کت و شلوار را طرد کنیم. آنها همپوش (اوتیفورم) کلسیکاران (بازرگاتان / سوداگران) سیاستمداران و بوروکرات های سرتاسر جهان می باشد، اصلاً معنا ندارد به تقلید آنها دست بزنیم. امکان این هست که این تاکتیک قدیمی بشود. بنظر می آید که گرایش در بعضی کمپانیها موجود است که کارگران ملزم به پوشیدن کت و شلوار برای به سرکار آمدن باشند، در حالی که تمایل مدیر عامل ها به پوشیدن لباس های راحت و خودمانی (غیر رسمی) می باشد. به مانند دهه شصت (۱۹۶۰) وقتی که ما به عنوان علامت اعتراضی (سالهای ضد جنگ ویتنام - م) ریش می گذاشتیم هنوز منشی گذشته متوجه شدیم که مدیر عامل ها هم ریش گذاشته! بلنتیج ریش دیگر ارزش سمبلیکیش را از دست داد. من آنقدرها نگران اینکه طبقه حاکم عرف پوشاک را به این زودیاها عوض کند، نیستم. شما می توانید تصویری را هم بکنید روزی سخنرانی سالانه رئیس جمهور را که حضار بدون کت و شلوار و کراوات باشند؟ پس کت و شلوار نپوشید، برای روحیه تان خیلی خوب خواهد بود.

۱۲. سرکارمان سخت کار نکنیم. این نمی تواند چیزی بوضوح کم کاری آشکار و بی پرده باشد. حال آنکه، وقتی که ما کار جدیدی را شروع می کنیم می بایستی در سطح خیالی پایین تر از قابلیت های حقیقی مان کار کنیم، هیچگاه نگذاریم بفهمند که ما می توانیم بیشتر کار کنیم. به حداقل کارمبادرت ورزید تا بلکه اخراج نگردید. این شاید هنوز سطح تولید بالائی باشد در بازار رقابت کاری که میلیون ها نفر کارکنان مشتاق سعی در تحت تأثیر قرار دادن رئیس هایشان و

جلو زمین (بزیانی دیگر، ترفیع مقام یافتن) هستند و یا صرفاً سعی در حفظ کارهایشان می کنند. اما هرچه کارگران بیشتری این شیوه برخورد را اتخاذ کنند برای رؤسا سخت تر و مشکل تر خواهد بود که قابلیت های واقعی را تشخیص دهند. مبارزه چندین قرن گذشته بین کارگران و سرمایه داران مشخصاً بر سر نیاز سرمایه داران در کشیدن هرچه بیشتر ارزش اضافی از تولید کنندگان و پرداخت مزد کمتر و دیگر مزایا بوده است. این جنگ طبقاتی بر سر ساعت کار روزانه، حقوق، سرعت بخشی، تنفی، اوقات تعطیلات، شدت کار، مریضی، وقت ناهار، وقت اضافی، سن بازنشستگی، بیمه سلامتی و حق بازنشستگی و الی آخر بوده و هست. هرچیزی که سرمایه داران را مستلزم پرداخت بیشتر و دریافت کمتر بکند جهان آنها را ضعیف تر و جهان ما را قوی تر می نماید.

اما مکار نگرین سخت در سرکارهایمان تا حدی فراتر از این نوع مبارزات می رود. هیچ شرکتی یکسال دوام نمیآورد مگر بخاطر اشتیاق، انرژی و فداکاری ای که کارگران به سرکار می آورند. این همه جا اتفاق می افتد، سر هر کار ساختمانی، هر کارخانه، و هر اداره. همیشه چند نفری هستند که شرکت را می گردانند و یا حتی خیلی روان و بی دغدغه امورات را سر و سامان می دهند. سرمایه داری بدون اینگونه افراد خلاق، مشکل حل کن، توأم با استعداد مجانی بکار گرفته شده در شرایط نو، سقوط می کند. کافیسنگانی به چند کارگری که سعی می کنند "به قوانین عمل کنند" بپردازیم و ببینیم که چه اتفاقی می افتد. آغاز گره گذاری سریع امورات، سرمایه داران کماکان به موعظه هاج که کارگران صرفاً می بایستی به دستورات عمل کنند و نه فکر در موردشان "فقط عمل کن" اصرار می دهند. در حالی که آنها معمولاً همزمان کارگران را وقتی مسائل به درستی پیش نمی رود، و یا برای اینکه مشکلات را ننیده و اقدام به حل آن نکرده اند سرزنش می کنند. اصل "کار نکردن سخت در سر کارهایمان" به این معنی است که ما مسئولیت موفقیت شرکت را به عهده نمی گیریم، با شور و شوق به سر کارهایمان نمی آیم، هیچ چیزی را که خراب می شود درست نمی کنیم، مشکلات تولید را برایشان حل نمی کنیم، هیچ گونه اطلاعاتی ارزشی نمی داریم، اختراعی

نخواهیم کرد، در هیچ گونه روندی تسهیلات فراهم نخواهیم کرد کوتاه سخن کمترین کار ممکن را انجام خواهیم داد. این یک راه متوقف داشتن سرمایه داران از بیرون کشیدن ثروت از قبال کار می باشد. این همچنین چوب لای چرخ پروسه انباشته سرمایه می گذارد که بدون آن سیستم سقوط می کند.

همیشه کسانی بوده اند که از زیر کار دربروند (ماست مالی کنند) این اغلب باعث تنش می شود زیرا بقیه کارگرها معمولاً باید کار آنها را نیز انجام دهند، اما چي میشد اگر همه ما یا اکثریت ما، از زیر کار دربرویم؟ استراتژی "کار نکردن سخت در سر کارهایمان" دقیقاً این را پیشنهاد می کند که ما همگی تمارض کنیم (از کار قرار گرفتن). هرچند این برخلاف خوی و طبیعت حیوان برای خیلی از ماها می باشد. طبیعی است که ما بخوایم کارمان را خوب انجام دهیم، مهارت کسب کنیم، به کارمان افتخار کنیم، ولی ما می بایستی تشخیص دهیم که استثمار کنندگان، روی این انگیزه های خوب ما حساب و از آن علیه ما استفاده می کنند. غریزه طبیعی ما در برتر بودن در سر کارهایمان در حقیقت برای نابودی ما، کومونیتی همان و خود کره زمین استفاده می شود.

دست آخر، دامن و وسعت از زیر کار در درختن بستگی به موقعیت و شخصیت هر فرد دارد. افرادی که در شبکه گسترده اقوام، دوستان و همکاران زندگی می کنند، خطر اخراج سهل تری دارند. در حالی که افراد ایزوله ندارند، در ضمن بعضی افراد بیشتر ترس دارند، فشار همگان بر آنان بیشتر هست، و فشار ریمانیزه تنها بیابکان و افراد مطمئن می توانند به اربابان و همگان خویش کم محلی کنند. اگر ما محله هایمان، محل کارهایمان، و انجمن اهل خانه را راه بپندازیم (منظور همان زمینه های سازماندهی جامعه (کومنی آبی - م) تعداد بیشتری از ماها می توانیم جرأت از زیر کار در رفتن را داشته باشیم. در حقیقت برای استراتژی جنبش اهمیت حیاتی دارد و همچنین شدیداً به ما کمک خواهد شد اگر بتوانیم انرژی ذخیره شده برای دیگر مهارت ها و فعالیت های استثمار نشده مان توسط سرمایه داران را برای تضعیف دنیای آنها و ساختن جهان خویش به کار ببریم. اصل استراتژیک "کار نکردن سخت بر سر کارهایمان" به قلب سرمایه داری ضربه می زند، می تواند به بخش مرکزی فرهنگ های مخالف تبدیل شود و چیزی است که می تواند از همین امروز توسط هر فردی در سر

کارش شروع شود. اصلاً انجامش نده. بی خیال باش. سعی نکن. طبیعتاً پیش اقدامات ایمنی را می بایستی مراعات کرد. گردانندگان جرقه‌یل، خلبانان، رانندگان اتوبوس، جراحان (و دهها کارگر دیگر در کارهای حساس) آنقدر می بایستی ماهر باشند که هیچ کس صدمه نبیند. فی مابین در این محدوده فضای زیادی برای از زیر کار در رفتن موجود می باشد. اکثریت کارها به هیچ وجه حساس نمی باشند. در ضمن از زیر کار در رفتن در سر کار می بایستی تماماً همراه با تلاشی مصرانه برای ساختن چیزی با ارزش در جای دیگر باشد. در غیر این صورت از زیر کار در رفتن تبدیل به شیوه زندگی می شود و به ورطه تن پروری و بی خیالی درمی غلطد.

۱۳ - سوداگران را مسخره کنید، بانکداران، پلیس ها، وکلا، کشیش ها، استادان، دکترها، محققین علمی، سیاستمداران، رؤساء هواشناسان را نیز، هر فرصتی که بهتان دست می دهد، به هیچ کس از تصمیمیان امور تمکین نکنید. حرقه ای گرای راه دیگری است که آنها برای نابودی اتکا به خود داشتن، خودکفایی و خودمختاری در میان آورده اند. کشف کرده اند، ما دیگر جز این که اول با متخصصی مشورت کنیم نمی توانیم کاری توسط خودمان انجام دهیم.

۱۴ - با پلیس همکاری نکنید. شاید به جز در بخش های فقیر نشین شهری (حلبی آبادها) (urban ghettos) پلیس در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در محیط اجتماعی خیلی دوستانه ای کار می کند. این شرم آور است. این انعکاس برخورد بد و کمبود آگاهی سیاسی از طرف ما میباشد. سیل عظیمی از مردم کماکان فکر می کنند که پلیس ها محافظ ما در مقابل جرم و جنایت می باشند، در حالیکه در حقیقت با بی دفاع قرار دادن ما، پلیس ها جزء اصلی جنایات می باشند. پلیس شاید جز بخش کمی از وقتش را با بی میلی صرف مشکلات مردم عادی بکند (راستی آخرین باری که پلیس دزدی که از شما چیزی ربوده را دستگیر کرده و اشیای دزدیده شده را پیدا کرده؟) حال آنکه بخش عظیمی از وقتشان صرف دفاع از املاک شرکت های بزرگ، سرکوب گردهمایی ها و جنویش های غیرنابید نشده، خاموش گرداندن تظاهرات، پائیدن (تحت نظر گرفتن) دائم ما، توسط ماشین های گشت دنبال ما آموخ و خلع سلاح کردن ما می شود (شما حتی برای حمل سلاح که به پاشاندن گاز فحش آور به صورت شخص مهاجم عمل می کند ملزم به اجازه قانونی می باشید). پلیس ها مزدوران

خط مقدم سپاهیان سرمایه داران هستند. خوب، حداقل کاری که می کنید این خواهد بود: هیچ گاه از پلیس آدرس نپرسید. هیچ گاه از پلیس به خلعه تان برای دادن توصیه در مورد مسائل امنیتی دعوت به عمل نیابورید. (آنها چنین برنامه هایی را دارند). با هیچ گونه از برنامه های پلیس ها که برای سازماندهی ما و همسایه همان علیه جنایت طرح ریزی می شود همکاری نکنید. اگر شنیدید که پلیس می خواهد به مدارس دولتی برای سخنرانی در مورد امنیت به کلاس ها بیرون، چه های ما را آن روز به مدرسه نفرستیم، هر وقت که می بینید که پلیس ها می خواهند کسی را دستگیر کنند، دور و برشان جمع شوید و نظاره گر باشید! حضور صرف ما عامل بازدارنده می باشد. پائیدن پلیس ها را سازماندهی کنید. هیچ گاه به سوالاتشان به جز آنهایی که قانوناً ازما است پاسخ ندهید؛ به جای آن از حقمان در سلکت ماندن استفاده کنیم (می بایستی از حقوق خود آگاه باشیم). این شاید ما را با مشکلاتی روبرو گرداند. هیچ چیزی پلیس ها را خشمگین تر از این نمی کند که به سوالاتشان پاسخ ندهی. اما این اساس عمل مقاومت می باشد، و اگر وسیعاً پیاده شود سریعاً به این آگاهی وسعت می بخشد که پلیس ها حامی ما نیستند. این گفتن ندارد که هیچ گاه برای از زیر جرمه در رفتن با پلیس ها چرب زبانی نکنیم.

۱۵ - هرچه زودتر ترک تحصیل کنید. مدرسه اجباری در اکثر ایالت ها در سن ۱۶ سالگی تمام می شود. در آن وقت است که می بایستی ترک تحصیل کرد. برای یک قرن و نیم این ایده برای طبقه کارگر خریداری داشت که آموزش و پرورش راه بهبود زندگی است، اگر نه برای خودمان حداقل برای بچه هایمان. این برای عده ای در کشورهای مرکز برای مدتی کارایی داشت، اما حتی در اوج رونق خودش همیشه میالغه شده بود زیرا سیر فزاین (تحرک فراسوی up ward mobility) با محدودیت های ساختاری روبرو می باشد (به دیگر سخن، فقط تعدادی مشخص کار در سطوح بالا موجود می باشد). مدت هاست که تحصیل ارزش آزادی بخش خویش را از دست داده است. به جای آن تبدیل شده به نهادی کلیدی برای بی تحرک (پاسیو) نگاه داشتن و شستشوی مغزی طبقه کارگر! به آنها درس اطلاعات، وقت شناسی و بی عملی (پاسیو) بودن می دهد. ایزازی است انضباطی، خودمختاری، گتچکاو، خودانگیختگی، نوآوری و خلافت را نابود می کند. چشم

بندی بر روی جمعیت می گذارد (فقط به اندازه چهار انگشت چاوی چشم را دیدن - چا، ساختار هرمی (میزارشی) و طبقه بندی را تقویت می کند. اصفقانه است که به طور اختیاری وارد چنین سیستمی شد، ترک تحصیل به معنی کنار گذاشتن فراگیری معلومات (علم و دانش) نمی باشد بدین معنی است که ما به گونه ای فعال مسئولیت آموزش و پرورش خویش را بدست گیریم. شش نکته زیر نیز به تمجیل وابسته می باشد.

۱۶ - بی خیالی در مورد نمره گرفتن. برای نمره اهمیت قائل نشوید حداقل کار ممکن را برای گرفتن صرف نمره قبولی انجام دهید تا سالهای تحصیل اجباری دولتی پایان پذیرد. نمره گیری در سیستم مدارس شبیه سیستم مزدگیری درون کارخانه است که به جای همبستگی موجب رقابت در بین ما می شود و ما را گمراه می کند تا بلکه برای تأییدگیری از مسئولین به تلاش و تکاپو همت بکاریم. یک شیوه برخورد است که بعداً در محل کار خدمت یزگی به سرمایه داری می کند.

۱۷ - در خود آموزی فشرده درگیر نشوید. به دنبال افراد با مطالعه در جنبش های مخالف بگردید و ازشان بخواهید که لیست مطالعاتی برایتان تدارک ببینند، سمینارها ترتیب دهید و یا سخنرانی بکنند گروه های مطالعاتی تشکیل دهید به خواندن و مطالعه پیگیر بست برزید نشریات آئرنائیر بخوانید. به دیدن ویدئوها و کاست هایی که توسط رادیکالها تهیه شده گوش دهید. این کارها با صرفه جویی در وقت و انرژی از تحصیل در مدارس می توانند انجام گیرد. طبعاً این تا حدی کنش داراگر شما می خواهید زیست شناس دریایی و یا جراح مغز شوید احتمالاً می بایستی به مدرسه برویم اما حتی در اینجا راههایی می توان یافت که پیشاً خود را از سیستم تحصیل رسمی آزاد و رها گرداند. برای ثبوت کاربانی و لیاقت اغلب راه هایی مستقل از مدارک دانشگاهی به مانند امتحانات و یا تجربه کاری عملی موجود می باشند. برای بعضی مهارت ها مثل نجاری شما می توانید به آموزشگاه پیش آموزی بروید (که وقت کمتری می طلبد) یا به شاگردی بپردازید. نکته اساسی این است که ما دیگر به مدارس به عنوان مکانی که می توان آموزش دید نگاه نکنیم. حجم بزرگی از مطالبی که در مدارس ملزم به فراگیری اش هستیم برای سلامتی و بهزیستی ما زیان آور می باشد. حتی مواد درسی صرفاً تکنیکی مملو از تعصبات و ارزش های طبقه حاکم می باشند. با طرد مدرسه ما خود

را از این تصور باطل رها خواهیم کرد. خود را آزاد می کنیم تا شروع به کسب آن گونه معرفتی کنیم که برای نابودی سرمایه داری لازم می باشد. خنمان را نجات بخشیم. کره زمین را ، "آزادی و عدالت را برای همگان" برقرار سازیم.

۱۸. از جنبش خودآموزی خانگی حمایت کنید. هرچند اکثریت کسانی که در این جنبش شرکت دارند بنیادگرایان دست راستی می باشند، یک بخش کوچک چپ گرا نیز موجود است. خودآموزی خانگی در خیلی از ایالات قانونی می باشد. می بایستی واجد یک سری شرایط باشیم. طبعاً دولت هنوز دستی در آن دارد. معهدا راهی ست برای آزاد سازی خویش از کنترل دولتی آموزش و پرورش. برای تک خانوار عملی کردنش مشکل اما برای پیوستن چند خانوار بهمدیگر بهتر کار می کند و نورعلی نور خواهد شد وقتی یک محله درگیر شود. راهی ست برای بدست گرفتن آموزش و پرورش خویش.

شاید شما سوال کنید که چرا ما از همه منابع "مدارس دولتی" از قبیل کتابخانه، محل ورزشی، استخر، اتاق های درسی، کامپیوتر، لوازم هنری، کارگاه ها ، زمین های ورزشی دست بکشیم و تازه با زحمت دنبال عملاً هیچ چیز در اتاق نشیمن مان بگردیم. بگذارید علتش را بگم. مدارس دولتی اصلاً همگانی نیستند و هیچگاه نبوده اند. آنها مدارس سیستم حاکم، مدارس طبقه حاکم می باشند. سرمایه داران از همان روز اول سیستم مدارس را کنترل می کرده اند. حتی در سطح محلی اعضای هیئت (انجمن) مدارس تقریباً همگی محافظه کارانه از دروشتندترین اعضای منطقه تشکیل شده و حامی وضع موجود می باشند. اخیراً ، حتی به کلهانی های بزرگ و ارتش نیز اجازه داده شده که در این انجمن ها به شکل فجیعی سهیم شوند. کنترل سیستم مدارس موجود توسط خود مردم به مانند داشتن کنترل بر روی کارخانه ها، بیمارستان ها و دولت می باشد - هیچ استراتژی ای پیاده شده تا بحال موفق نشده است. خیر ، بهتر است قید منابع موجود را بزنیم تا بلکه آزاد باشیم ارزش های خود را درس کنیم. آگاهی مورد نیاز را کسب کنیم. معرفت دوباره شکل دهیم. حتی معرفت تکنیکی را، به سمت اعدای خویش، و به ایجاد فرهنگی خودمختار دست بزنیم.

۱۹. مدرک و گواهینامه را طرد کنید. یک بار یک دوستی را دیدم که از فرط خوشحالی دریافت نهایی مدرک دکترای ژور کریه! این نشان دهنده چگونگی نفوذ عمیق ارزشهای سرمایه داری بر ذهن شخصیت هایمان می باشد. حقیقتاً این در ضمن یک موفقیت شخصی، علی رغم مشکلات سختی های زیاده بوده است. معجزه نشان دهنده این است که با دریافت مهر تأیید از دولت به این اعتقاد رسیده ایم که ما انسان های بهتر و فاضلی (بهینی) هستیم. ایده کسب مدرک به تمام معنی ارتجاعی است - دنبال مدرک رفتن، خواهان دریافت گواهینامه (جواز) از طرف دولت شدن، تماماً ارتجاعی است. آنها این سیستم مدارک را به ساختار کاری مرتبط کرده اند. مدارس اردوگاه پرورش و مراکز غربالگری برای جهان کمپانی های سرمایه دارهاست. اگر شما تحمل ۱۲، ۱۶ و یا حتی ۲۰ سال تحصیل را دارید شاید آندرها هم بقیه عمرتان را به عنوان پروفیسور، مدیرعامل، بانکدار، وکیل، و یا یک کشیش بد نگذرانید حتی برای کارهایی روزمره طبقه کارگر در ادارات، مدارس مراکز غربالگری است. اگر شما نتوانید انضباط مهرسه را بپذیرید، حاکمیت اداری را نیز تحمل نخواهید توانست. اگر شما نتوانید نمره گرفتن، سرزنی، تنبیه و توهین شدن را در مهرسه تحمل کنید، همین ها را در محیط کار نیز بپذیرا نخواهید شد.

اگر ما برای بقا یافتن در بازار کار بدون پرو برگرد نیاز به گرفتن مدرک داریم، نمی بایستی بهر حال مفتخر به "دریافت مدرک" باشیم. مدارک را می بایستی همانا بهانه مالیات، به خدمت نظام رفتن، و شایه شرکت در هیئت منصفه (ژوری)، یا آزمایش مواد مخدر نگاه کرد؛ قوانین شاق تحمیل شده از طرف دولت، چیزی که می بایستی هر جا که شد از آن اجتناب ورزید و یا جایی که نمی شود به حداقل رساند.

شاید برای این نصیحت کمی دیر باشد سرمایه داران خود دارند مدارس را ترک می کنند و به اصطلاح آموزش و پرورش دولتی را، چرا که آنها دیگر نیاز زیادی به کارگران تحصیل کرده ندارند. آنها کاملاً خوشحال خواهند شد که میلیونها میلیارد دلار انسان در نادانی غرق شوند. مردم اینجوری ضعیف ترند. پس نفی مدارس از طرف ما می بایستی شدیداً با اراده ای آهنین برای کسب معرفت، مهارت و تبدیل شدن به انسان هایی با تحصیلات عالی توأم

باشد. مالینکار را می بایستی توسط خورمان، یا دوستانمان، همسایه هامان و رفقایمان به سرانجام رسانیم. ۲۰. خط فکری - باب روز - تقسیم معرفت اجتماعی را نفی کنید. حدود یک صد سال پیش، عمدتاً در جواب به جنبش خیلی قوی کارگری و فرهنگی شدیداً رادیکال، محافظه کاران در اروپا شروع به بسته بندی معرفت اجتماعی به رشته های گوناگون کردند، که خیلی زود به عنوان دانشکده ها در دانشگاه ها و بعد هم به عنوان حرفه و کار در بازار کار نهادی شدند. رشته های اصلی اقتصاد، علوم سیاسی و جامعه شناسی بودند. همینطور تاریخ کاملاً به عنوان یک رشته تخصصی و محدود تقسیم شد. فلسفه نیز لیکن. روانشناسی زودترها جدا شده بود. مردم شناسی به آنها اضافه شد. هیچگونه توجیهی برای هیچکدام از اینها وجود ندارد. بطور مثال چیزی به اسم اقتصاد وجود ندارد، اما همچون اسمائی به عقل افراد دوران حاضر احمقانه می آید. کاری که محافظه کاران موفق به انجامش شده اند اینست که شیوه دیگر نگاه کردن به زندگی بشر را، که از مباحث کاملاً متفاوتی برای نقد رادیکال تمدن سرمایه داری استفاده می کند، به تمام معنی درهم گویند. این تقسیم بندی های دروغین / کاذب در حال حاضر بزرگترین موانع درک جهانی که در آن زندگی می کنیم است.

۲۱. به دانشگاه فروید، بخاطر تمامی دلایلی که در بالا آوردیم، رفتن به دانشگاه دید باطلی است. هیچکس شما را مجبور نمی کند - پس فروید این سالها را می تواند در جایی دیگر به استفاده بهتری برسانید. اصلاً معنی نمی دهد که اختیاراً ۸، ۴، ۵ یا ۸ سال دیگری به آنها دهیم که مورد ستم مان قرار دهند (به و بوردید مان کنند).

۲۲. تلویزیون بینید و رادیو گوش ندهید. برای اکثر مردم شاید بهتر باشد که اصلاً تلویزیون و رادیو نداشته باشند. هر یک ساعتی که به برنامه های کمپانیها از دست می رود، یک ساعت کمتر برای همیشه شدن رودرو با دوستان و همسایگان، یک ساعت کمتر برای ساختن زندگی ای مستقل، برای ایجاد فرهنگی خودمختار و برای گرد هم آشی کردن ترتیبات اجتماعی ای که جایگزین سرمایه داری می شود خواهید داشت. تلویزیون و رادیو با ساعات های بی پایان تبلیغاتشان، اختیار غرض ورزیشان، نابود کردن مفوله محاوره، سکوتشان در مورد هر چیز مهم، پیش پا انگاشتن معرفت، تحریف تاریخ، مهر تأییدشان به حرص و

طعم، مرزگی و خشونت، اهریمنان / نایکاران وصف
 ناپیترند. تلویزیون جهانی دروغین، جهانی واسطه دار،
 ایجاد می کند، جهان فرهنگی پالوان - صافی یافته از ورای
 منشور ارزشهای سرمایه دارانه! حرکات و حرفهایمان
 چگونه ای است که انکار تنها فصل مشترکمان چیزی است
 که در سینما و یا تلویزیون دیده و یا در اخبار شنیده ایم. و
 این تبدیل می شود به ارتباط واسطه ای که ما را بهم می
 پیونداند. ما دیگر دارای ارتباط فرهنگی مستقیمی که از فعل
 و انفعال (هم کنش) رودررو با همدیگر بوجود آید نیستیم.
 بلکه فقط این ارتباطات گریز آمیز (round-about)، دست
 دوم، مصنوعی و تحریف شده!

من تنها چند فکر را می شناسم که می توانند تلویزیون
 نگاه کنند و صدمه نینهند. اینها کسانی هستند که از قبل
 عمیقاً در فرهنگ آترناتیو (نگرگون ساز) غرق می باشند
 آنها آنقدر که تلویزیون را مطالعه می کنند، نگاه نمی کنند.
 مثل نوعی از حشره که تا بحال باهاش برخورد نکرده اند.
 آنها با دیدی انتقادی به بررسی تلویزیون می پردازند و با
 معرفت و ارزشهای خود مختار از قبل توسعه یافته به
 تضاد آن می نشینند. آنها به تلویزیون به مانند داده هایی
 که می بایستی به تجزیه و تحلیل شان پرداخت نگاه می کنند
 تا بلکه به کشف اینکه طبقه حاکم چکار می کند، چه آب و
 تابی به وقایع جاری می دهد برسند. آنها معانی پنهان را
 درک کرده و بدین وسیله از اتفاقات جهان سردرمی آورند.
 این کاری است بغایت مهم، اما برای هر کس نیست.

این ما را به مشکلی روبرو می کند. ما همگی به این
 آگاهی نیازمندیم که بدانیم در جهان چه می گذرد. ما می
 توانیم روزنامه بخوانیم، اما به روزنامه های باب روزمی
 بایستی به همانگونه دید انتقادی برخورد کرد که به "معانی
 پنهان درک شده" از تلویزیون. در حال حاضر بهترین منابع
 همانا مطبوعات آترناتیو نورسته ست (fledgling) که
 می توان برای آگاه ماندن مرتب به آن مراجعه کرد. با
 امیدواری، فرهنگ رشد یافته مخالفان (مبارزان) شیوه های
 بهتری را برای دور زدن مطبوعات کمپانی های بزرگ
 اختراع خواهند کرد. یک گزارش تهیه شده راجع به اتفاق رخ
 داده شده در نمکده نورافتاده ای در شمال هند بعد از
 ورود اولین رادیو ترانزیستوری به آن قابل بررسی
 می باشد. در مدت کوتاهی روستائیان دیگر از رقص و
 پایکوبی و خواندن آهنگ هایشان به دور آتش بست

برداشته و به جایش دور رادیو شسته و به موسیقی پخش
 شده از دهنی تو گوش می دادند.
 ۲۳. صنعت فرهنگ بازاری و سرگرمی های کالائی شده را
 نپذیرید (فریب آن را نخورید).

در فرهنگ های کالائی شده شدید کشورهای سرمایه
 داری مرکز، ما بدون استفاده از داد و ستد کالائی اساساً نمی
 توانیم جنب بخوریم. ما قطعاً نمی توانیم زندگی کنیم، ما
 حتی نمی توانیم بپذیریم. معذراً، در ساعاتی که مجبور به
 کار نسیمزدی (هسته داد و ستد کالائی) نیستیم، امکان
 گزینه های متعدد موجود هست.

من معتقدم که در اوقات غیر کاری ما می بایستی
 آگاهانه از فعالیت های کالائی شده اجتناب ورزیم. فعالیت
 کالائی شده آنست که به مانند هر کسبی و برای سودآوری
 توسط سرمایه دار سازماندهی شده باشد. طبعاً این
 نمی تواند قاعده مطلق باشد و گرنه ما هیچکار نمی توانیم
 بکنیم، نمی توانیم برای شام خوردن برویم بیرون، برویم
 برقصیم، مسافرت کنیم، به موسیقی گوش دهیم و نمی
 توانیم کتاب بخوانیم، اما کاری که می توانیم بکنیم همانا
 شروع تغییر دادن تکیه خود، و معطوف کردن درصدهای
 های کالائی به غیرکالائی و در باره پذیرش انجام فعالیت
 کالائی شده سختگیر باشیم (بعضی ها بدتر از دیگران
 است). اکثر ماها شغیباً وابسته به سرگرمی های بازاری
 هستیم، حالا می خواد سینما باشد، تلویزیون، سی دی،
 گلوب های راک اند رول (نوعی موسیقی مردمی دوا آمریکا
 که از موسیقی "بلوز" سیاه - که سیاه پوستان جنوب
 آمریکا بنیانگذارانش بوده اند - نشأت گرفته - م) ویدئوهای
 خانگی، یا تماشای مسابقات ورزشی. هر ساعت از اوقات
 غیرکاری ما که صرف سرگرمی های کالائی شود سرمایه
 داری را قویتر می کند و از داشتن ساعتی موجود برای
 ایجاد فرهنگی خودمختار کم می کند. بدترین سرگرمی های
 کالائی شده همانا آنهایی است که ما را به تماشاگرانی
 صرف (پاسیو) تبدیل می کند: سینما، تلویزیون و ورزش
 بازاری بد هستند (توغ روشنگر نما - highbrow -
 سرگرمی های تماشاگرانه به مانند تئاتر، کنسرت و باله نیز
 موجود میباشند). حتی سرگرمی های فعال نیاز به وسیله
 دارد. قایق، دوچرخه، چوب های گلف، راکت تنیس، دوربین
 بزرگ نما (binocular)، قلاب ماهیگیری، و ویدئوسیله ما
 را به صنعت اوقات فراغت گرمایی زند اما اینگونه استفاده
 از اوقات فراغت خیلی بهتر از سرگرمی های تماشاگرانه

هست. اما آیا کسی که هر ساعت آزاد موجودش را به بازی کلف می گذراند و سیر صنعت فرهنگ بازاری گشته؟ من اینطور می اندیشم. آیا کسی که هر دلار موجودش را صرف حفظ و تعمیر قلیق موتوری می کند اسیر صنعت فرهنگ بازاری شده؟ من اینطور می اندیشم. اضافه بر اینها آنهایی که تا آخرین ده شاهی خود را در شرط بندی بر روی اسب ها می بازند، آخرین می دی ها را می خورند، آخرین کتاب های داستانی عاشقانه را می خوانند، به آخرین کنسرت های راک می روند، شام بیرون می خورند، آخرین تورهای مسافرتی را می گیرند، در مشروب خانه ها پلاس می شوند، آخرین فیلم ها را در سینما می بینند، به مسابقات ورزشی می روند، به مجامع بولینگ می روند، اسکی روی یخ می کنند، به سالن بلیارد می روند، به گلوب های شبانه، مسابقات ماشین سواری، پارک های تفریحی (فانتازیا) شما جمعیتی را می بینید که برده صنعت اوقات فراغت و فعالیت ها و سرگرمی های کالائی گشتله تمامی این فعالیت ها اجتماع (کومونته) را نابود ساخته و ما را از همدیگر منزوی می گرداند.

مسأله دیوانه کننده اینه که تمامی اینکارها اختیاری ست. کسی ما را مجبور به انجام هیچ کدام از اینکارها نمی کند. سرمایه داران ساعات کاری را بزور به ما تحمیل و ما را به برده تبدیل کرده اند. اما آنها ساعات به اصطلاح فراغت ما را با قریب (افواگری) از ما ستانده و مارا به ثملدگران و مصرف کنندگان تبدیل گردانده اند. خوابی مشکل خواهد بود که خود را از صنعت فرهنگ آزاد گردانیم، مشکل (بدبختی) اینه که اکثر این چیزها لذت بخش اند. حال آنکه می بایستی تشخیص دهیم که داره ما را نابود می کنه. ما می توانیم و می بایستی خود را از دست آن رها سازیم. این دقیقاً یکی از راههایی ست که همگی ما می توانیم شروع به درآوردن دل و روده سرمایه داری بکنیم. ما می توانیم دوباره به آموختن ابزار موسیقی دست بزنیم و موسیقی خود را بسازیم. ما مجدداً می توانیم آواز خواندن دست جمعی را فراموش کنیم، که از دست داده ایم (حال آنکه کسانی که آواز خواندن را فراموش کرده اند هرگز نمی توانند انقلاب کنند، در اینجا یک ایده مطرح هست؛ ما می توانیم با شروع مجدد آواز خواندن سرمایه داری را نابود کنیم). ما می توانیم با دور هم جمع شدن یا معسایه گانمان به بحث بپردازیم. می توانیم به کوه نوردی و دوچرخه سواری و پیک نیک برویم، در سخنرانی مجانی

شرکت کنیم، گروههای بحث و مجامعه درست کنیم، در خانه هایمان به بازی نست بزنیم، به گردشهای خارج شهری (کمپینگ - بدون یک واگن پر از ابزار!!) برویم، کتاب بخوانیم (کتاب های خوب نه اشغال)، رقص های جمعی را در محیط اجتماعی-مان با موسیقی داتان با هوش محلی سازماندهی کنیم، تئاتر درست کنیم، در کنار هم بنشینیم و گپ بزنیم، به دیدار دوستان و اقوام برویم، بخوابیم، در جمع و کنار همدیگر باشیم و هیچ کاری نکنیم. صنعت فرهنگ سرمایه دارانه فردا بدون خرید پایان ناپذیر سرنگون خواهد شد.

۲۴. رأی ندهید. لیست میزگی از کارهایی که نباید کرد موجود هست، شخصاً وقت تلف کردن بر روی استراتژی هایی که شکست خورده اند، رأی دادن توجه خاصی را می طلبد، چرا که کماکان نویلی (نوسرگردینی) وحشتناکی پیرامون این مسأله موجود است. نویلی تا حد زیادی ناشی از این واقعیت آشکار است که در زندگی ما اینکه حاکمیت زیر کنترل تئورهای دست راستی باشد یا لیبرال های اصلاح طلب ساده لوح تفاوت شلیان توجه ی می کند. حکومت ها، بهر حال اگر توسط آسمهای خوب گردانده شوند، و اگر پویاکان (دینامیسم) داخلی سرمایه داری اجازه دهد (بدیگر سخن، لگر درصد سود بعد کافی خوب باشد) می توانند برای کارگران کارهای سودبخش زیادی انجام دهند. کاری که حکومت ها نمی توانند بکنند همانا نابودی سرمایه داری است. زیرا که آنها بخش انتکاگ ناپذیر سرمایه داری می باشند، ما می بایستی با این مقابله کنیم. هر وقت و انرژی که برای بردن انتخابات گذاشته شود همیشه برای دست یابی به خواست های حقیقی مان کم می آورد. این ائتلاف به صلاحمان نیست. وقت کم است، ما میبایستی جنگیدن برای چیزهایی که می توانیم بدست آوریم را متوقف کرده و شروع به جنگیدن برای چیزهایی که می خواهیم بکنیم. ما می بایستی انرژی هایمان را برای آن استراتژی هایی که سرمایه داری را نابود خواهد کرد ذخیره کنیم و جهانی نو بیا سازیم. رادیکال هایی که بحث می کنند که ما هر دو کار را می بایستی بکنیم، یعنی هم می بایستی به انتخابات سوسیالیست ها یا حداقل لیبرالهای مرفقی به مناسب قدرت و همزمان به ساختن نهادهای انترناتیو و حمله به سیستم از راههای دیگر اقدام، حقیقتاً واقع گرا نیستند. شما می توانید چندین دهه از زندگی خود

را صرف ساختن جنبش جدید کارگری یا حزبی متمرقی بکنیم، اما حتی اگر موفق شوید چه چیزی دستگیرتان می شود؟ نه چیزی که شما واقعاً می خواهید، به علاوه مخالفت های دیگری علیه رأی دادن وجود دارد، مثلاً توهمی را که ما در دموکراسی یا حداقل جنبه دموکراسی زندگی می کنیم را تداوم می بخشید، که سیستم را حقانیت می بخشید، که انتخاب برای هر پستی تنها برای پولدارها ممکن هست، و لی آخر، شما شاید بادتان باشد آن کفایه آنارشیستی را که می گوید: اگر رأی دادن می توانست چیزی را عوض کند غیرقانونی اعلام می شد، سهر چسبانی (bumpestickor) هست به چنین مضمونی: "رأی ندهید، تنها آنها را تشویق می کند." نلی پای صندوق رأی رفتن، و رأی برای یکی از دو دیوسیرتان کم مضرتتر دادن، حتی اگر فقط یکی دو ساعت وقت بگیرد، **فرد عملی هست در جهت مقاومت**. قبی آگاهانه سرمایه داری است، سرپیچی و امتناع از رشوه دادن های طبقه حاکم یا خرده نانی، و بهینوسیله قشعی در راه ساختن جنبش مخالف برداشتن هر چند حق رأی عمومی عمده توسط طبقه کارگر، جنبش زنان و ازیتاسیون جنبش مثنی به پیروزی رسید، مدتهاست که به مکانیزم کنترل توسط طبقه حاکم بر علیه ما میل گردیده است.

ما می بایستی با رأی دادن خط کشی مطلق کرده و شروع به بست زدن به **عمل مستقیم** برای نابودی سیستمی که ما را میلیون میلیون به کشتن می دهد بکنیم. ۲۵. به سازماندهی محل کسب هایی که کارگران صاحبانشان هستند، اگر فرصتی داد، بپردازیم. این کسب و کارها، در خود نمی توانند سرمایه داری را نابود کنند، تا زمانی که آنها در بازار سرمایه داری عمل می کنند آنها یا ورشکستگی رو برو خواهند شد مگر آنکه به سود و زیان (اصل عمده) توجه کنند. در حقیقت آنها صرفاً صاحبان سنتی سرمایه دار را با کسی که در آن پر از سرمایه دار هست جابجا می کنند. بدین گونه کارگران صاحب کسب صرفاً به جرگه خرده بورژوازی می پیوندند. و این کاری بود که چپ نو در سالهای اول دهه ۱۹۷۰ در بعد وسیع انجام داد. ما به ایجاد انبوهی از چیزی که فکر می کردیم "تهادهای آلترناتیو" هستند پرداختیم (ما در حقیقت به تشکیل کسب و کار برای خود دست زدیم)، آنها شامل فروشگاههای تعاونی غذایی (food coop)، کتابفروشی ها،

مراکز مهد کودک، کلینیک ها، چاپخانه ها، تعمیرگاههای ماشین، روزنامه های کومونیتی، دکان فروشی لوازم مواد اعتیاد (head shop)، مغازه های وابسته به ناروهای توهم زا (Psychodelic shops) - بانضمام لباس، اجناس چرمی، موسیقی و لی آخر بودند اما سرمایه داران به هیچ وجه ضرری ندیدند تازه برعکس، آنها خیلی هم به نفع شان شد. آنها خیلی ساده امیدهای جدید ما را قابیلند و به شکل وسیع بازاریابی کردند و در این روند میلیاردها دلار پول ساختند.

معنای، حداقل دو تفاوت خیلی مهم بین کسب و کار عادی و کارگران صاحب کسب وجود دارد. می تواند هیرارشی (هرم) داخلی را از بین برده و محیط کار را به شیوه دموکراتیک اداره کند و آنها انعطاف پذیری بیشتری را دوباره استفاده از هرگونه اضافه تولید ثروت در خود دارا می باشند، به جای پرداخت پاداش و امتیاز به سهام داران، آنها می توانند با سود خود از جنبش مخالفت حمایت کنند، یا خیلی ساده حقوق خویش را بیشتر کنند، ساعات کاریشان را کمتر، یا قیمت های شان را پایین آورند (در حقیقت، در زندگی واقعی اکثر کارگران صاحب کسب نیست آخر یا ساعات طولانی تر کاری و حقوق کمتر منتهی شده تا شرکت های سنتی. آنها همچنین گرایش به شروع کار بگونه دموکراتیک داشته اما به شیوه مدیروانه به پایان رساننده فکر می کنند عمدتاً به خاطر فشارها و وسوسه انگیزی محیط بازار سرمایه داری، و نه بخاطر، امیدوارم نقض فطری طبیعت انسانی).

اگر در محیط اجتماعی ما دهها کارگر صاحب کسب وجود داشته باشند، سرویس های مورد نیاز را فراهم کنند و کالاهای بدرد بخور* بسازند، علاوه بر حمایت شان از مبارزات ضد سرمایه داری آنها می توانند با انباشت تجربیات باارزش به مرکز اولیه، بعدها، پروژه های خودگردان دموکراتیک خوشخوار محله تبدیل گردند آنها می توانند به پایه ای برای اجتماعی آگاه، کار تعاونی، و کار مقرر دموکراتیک، برخلاف کاری که خرید و فروش می شود، تبدیل گردند.

کارگران صاحب کسب جنبشی رو به رشد در آمریکا می باشند (فکر می کنم حدود ۱۵۰۰۰ اکثرأ صاحب کسب تابحال)، بعضی از آنها در حرفه / صنف یک جور به تشکیل شبکه هایی برای حمایت متقابل و سهیم شدن در اطلاعات دست زده اند، حال آنکه آنها فقط با تبدیل شدن به

بخشی از جنبش برای نابودی سرمایه داری و ساختن چیزی دیگر، همانگونه که بطور مثال در این جزوه پیش نویس شده، می تواند انقلابی شوند.

۲۶. در بازی پلیط بخت آزمایی شرکت نکنید. هر یک دلاری که ما صرف پلیط بخت آزمایی می کنیم به مانند هدیه ای است برای طبقه حاکم. مثل اینه که بگیم "بیا پول منو بگیر و برای برده کردن من ارزش استفاده کن". پلیط باخت آزمایی نهادهی کاملاً شیطانیه ست اینکه میلیون ها نفر از ما پولی را که توانایی اش را نداریم صرف پلیط بخت آزمایی کنیم نشان روشن و زنده ای است که آنها (منظور طبقه حاکم - م) مخ ما را خورده اند ما سرکشیسه شده ایم. حتی پدر از کلاه برداری عظیم مالی مقبوض سازی (کول زنی) روانی شدید مطرح می باشد - این توهم به امید ناچیزی که می توانیم برنده شویم و از تیره بختی مان قرار کنیم (نجات یابیم).

پلیط بخت آزمایی یک سلاح کوچک دیگری ست که آنها اختراع کنند تا ما را خنثی نموده، خلع سلاح کنند و جلوی ما را از برداشتن عملکردهای واقعی، مستقیم و سازنده برای متوقف ساختن از استثمار شدنمان، برای تعلق یافتن نیازهایمان، و ایجاد زندگی رضایت یار کرموتیکه وار بگیرند.

۲۷. از دواهای آرتومولکولی (ویتامین و املاح معدنی برای بهسازی توازن مواد معدنی در مولکول های بدن) و جنبش پیشگیرانه برای سالم ماندن حمایت کنید. پیاده کردن علم پزشکی چگونه کنونی بعنوان نهاد مصرف کار همانند مدارس، شرکت ها، و خود دولت، علت وجودی شان برای کنترل کردن ما می باشد. در ضمن می خواهند به ما دوا بفروشند، قطعه قطعه امان کنند (یا قیمتی بالا) تا مجبور به برگشت مجدد و مجدد گردیم. ما می بایستی شروع به آزاد گرداندن خود کنیم. شروع به کم کردن نفوذشان بر روی زندگی مان و شروع به درآوردن دل و روده قدرتمان بکنیم. بهترین راه ایشست که مریض نشویم. ما می بایستی سلامتی مان را در دست بگیریم و فراگیریم که چگونه از خود محافظت کنیم. یک قدم دو این راه برداشتن همانا جانبداری کردن از آرتومولکولی می باشد - فلسفه جدیدی از سلامتی و مریضی که توسط لاینوس پاولینگ (Linus Pauling) و همکارانش در سالهای ۱۹۷۰ بیانگذاری شد. این فلسفه در حقیقت عمدتاً تئوری ای آلترناتیو رعایت سلامتی دیرین

ست. هرچند آنها یقیناً به آن ویژگی جدید و بنیان علمی قویتری نایل نشده اند.

ما بعنوان آخرین چاره می بایستی به بکتر و بیمارستان برویم، و وقتی رفتیم می بایستی در مورد هر عملی که می کنند سؤال بکنیم، هیچگاه نگذاریم که به ما بمانند یک تیکه گوشت برخورد کنند. هیچگاه نگذاریم که حتی کار کوچکی بدون توضیح کامل آن بر روی ما انجام دهند، و سبر کنند تا ما تصمیمی مبنی بر قبول تجویزشان برای مداوا شدن بگیریم. بعضی از ماها در ضمن می بایستی سعی کنیم بنیان کلینیک هایی را در محله مان شروع کنیم. این مشکل خواهد بود با توجه به اینکه موا تحت کنترل شدید دولت، در کنار کمپانی های داروسازی، شرکت های بیمه و خود انجمن دکترهای حرفه ای می باشد معجزه. حتماً پیشرفت هایی در جهت کلینیکهای تحت کنترل محله ای می توان برداشت حتی اگر در ابتدا در حیطه آموزشی برای گسترش جنبش بهداشت پیشگیرانه مطرح می باشد. این کلینیک ها، بعدها، به عنوان ابزاری برای بست گرفتن کنترل سیستم بهداشتی در محله های مستقل / خود مختار سموکراتیک مان تبدیل خواهند شد.

۲۸. به بازیابی کردن (Recycle) دست نزنید. وقت زندگیتان را صرف تمیز کردن کتابخانه که سرمایه داری در روی کره زمین ایجاد کرده نکنید. زندگیتان را صرف نابودی سرمایه داری نکنید. بازیابی کردن از همان اول عملی باطل و بی فایده بوده است. ما قرار است ساختارها را وقت آزمان را مصرف جدا کردن آشغالها بکنیم، کاغذها را یک جا، قوطی ها را در جای دیگر، شیشه ها را نیز همینطور. حال آنکه کارخانه ها روزانه میلیون ها تن آشغال جدید تولید می کنند، بیشتر از آنی که ما حتی بتوانیم تمیز کنیم چرا جلوی شان را بگیریم که اینقدر آشغال تولید نکنند؟

بازیابی خودش تبدیل به یک کار و کاسبی عظیم شده است. البته هیچگاه سودآور نمی بود اگر سوداگران می بایستی به کارگران پول دهند که بپردازند آشغال ها را جمع آوری کنند. بنابراین، خیلی زیرکانه، آنها ارتشی از حامیان محیط زیست ساده لوح را به خدمت گرفته که آشغال ها را مجاناً برایشان جمع آوری کنند، و اختیاراً در ساعات آزاد خودشان به جلوی دروازه کارخانه ها بیاورند. سوداگران این مواد خام را به سودآوری برای خود درمی آورند (صدالبته با کمک کمی کار مزدی - برنگی).

بازیابی کردن بدون شک بخشی عادی و جدناپذیر زندگی روزمره در بین انسانهای آزاد خواهد بود. اما نه حالا، نه تا زمانی که مورد استفاده قرار می گیرد تا ما را از راه واقعی جابجا کردن این اقتصاد کشف شده سودآور با فعالیت زندگی بخش انسان های آزاد به در کنند. پس از کار پرفعالیت بازیابی کردن دست بکشید.

۲۹. شروع به استفاده از انرژی خورشیدی و بادی کنید. این برای کسانی که در روستاها و شهرهای کوچک زندگی می کنند ساده ترین خواهد بود. در آنجا از قبل واحدهای خورشیدی و بادی برای فراهم کردن تمامی نیازهای الکتریکی محیط کوچک موجود می باشد. برای کسانی که در شهرهای پرجمعیت و حومه هایشان زندگی می کنند سخت ترین خواهد بود انرژی خورشیدی روز بروز ارزان تر شده است. بقول معروف نزدیک گل کردنش، اما در زیر کنترل کمپانی ها - تأسیسات وسیع خورشیدی و بادی به شبکه های تحت کنترل خویش تغذیه برقی می رسانند کاری که کمونیت ها و حتی خانواده های خصوصی می بایستی بکنند همانا استفاده از تکنولوژی جدید برای رها ساختن خویش از این شبکه و بالنتیجه بدست آوردن انرژی از خورگفتی و خودمختاری است. شاید وقتی برسد که این تفاوت بین مرگ و زندگی بشود، حال آنکه برای امروز این قدمی است اساسی به سمت بدست گرفتن قدرت، در دو سو، بد آوردنش از دست سرمایه داران و برگرداندنش به کمونیت های دموکراتیک جهانی که بهش تعلق دارد.

۳۰. می بایستی شروع به کاشتن بخشی از غذاهای خود بکنیم. این فقط در چارچوب مبارزه برای قدرت رساندن به کمونیت های محلی و نابودی سرمایه داری مفهوم خواهد داشت. هدف باز بدست گرفتن حدی از خودکفایی و خودمختاری است تا بلکه بتوان به ترک و درآوردن دل و روده و نابودی سیستم سولگست یافت. غیر از اینصورت بدام آنها خواهیم افتاد. سرمایه داران دیگر نیاز به جمعیت وسیع میلیاردری انسانها ندارند. برای آنها مهم نیست که ما دور و بر باغچه سبزیچاشمان می بکنیم، در کارگاهی که درگاراژ داریم و یا در اتاق ابزار کارمان سعی می کنیم هر طوری شده احتیاجات اولیه مان را تأمین کنیم. آنها همین که کنترل تکنولوژیهای اصلی، حاکمیت و بازار کافی برای ادامه انباشت سرمایه را در دست داشته باشند خوشحال خواهند بود و جهان را می توانند کنترل کنند. آنها خوشحال

خواهند شد که شاهد تلف شدن میلیاردها نفر از ما انسانها باشند.

در حقیقت دانشا دارند راجع بهش صحبت می کنند و با اشتیاق چشم انتظارش هستند. پس تاکتیک "شروع به کاشتن بخشی از غذای خود" از هیچگونه توهم زمانتیک راجع به "زمین مادری" و یا کارکردن با دستهایمان نشأت نمی گیرد بلکه ریشه در نیاز واقعی برای بنیان گذارین استقلال و نجات بشری ست. جمعیت شهری امروز بطور غیرقابل تصوری با اختلال در عرشه غذائی آسیب پذیر می باشند. و برای یک لحظه فکر نکنید که حاکمین و کمپانیها برای حفاظت از خویش و سیستمی که بهش وفادارند جلوی حمل غذا را سد نکنند در حقیقت، به وجود آوردن (آغالین) قسمی های ساختاری (مثلاً در افریقا - م) به سطح همه گیری در جهان امروزی رسیده است. پس "کاشتن بخشی از غذای خود" نه تنها برای محله های جهان اول، بلکه و بخصوص به کشورهای جهان سوم که مجبور به واردات غذاهای اولیه شان شده اند، در حالی که زمین هایشان را به زیر گشت کالاهای صناعی (مثلاً قهوه، نیشکر، گوشت گاو) برده اند، صادق می باشد (این سیاست تحمیل شده از طرف نهادهای بین المللی پول و بانک جهانی می باشد - م).

۳۱. به سازماندهی زمین امانی (land trust) برای کمونیت پیروانید. اینها کمپانیهای غیرانتفاعی ای هستند که با بدست گرفتن و نگاهداری زمین برای نفع جمعی اقدام می کنند. آنها راهی برای جنگیدن با صنعت معاملات املاکی، و مقاومت در مقابل ادامه تمرکز پائی مالکیت زمین می باشند. بمانند کمپانیهای توسعه کمونیت آنها خیلی راحت می تواند به حالت پسرقتی / بازگشتی برسند اما اگر بطور صحیح استفاده شوند، معمولاً می توانند بقیانی برای کنترل تمامی زمین هایی که محیط زیست و محل کار محله هایمان می باشند تبدیل گردند.

۳۲. به نفی قوانین پارلمانی دست بزنید. (Reject Robert's Rules of order) به جای آن به اختراع رونهای بیایست انعطاف پذیر و دموکراتیک و کم مرکزی برای سازماندهی انجمن های جمعی دست یابید.

۳۳. به ارتش ملحق نشوید، پلیس نشوید. اکثر سرسپردگان طبقه حاکم (بطور مثال: مدیران، قاضی ها، سیاستمداران، وکلا) از قشر ثروتمند طبقه متوسط می آیند (و مقدار کمی هم از خود طبقه حاکم) و بقیه از افراد طبقه

کارگر که چگونه دقیقاً غریبال شده اند (از توری سیستم آموزشی گذشته). حال آنکه در مورد پلیس ها و سربازان (سواره نظام ...) مستقیماً از طبقه کارگر برای دفاع از نظم سرمایه داری فراخوانده می شوند. پنجش اینی که برای اشخاص مستمند (مقلس) ارتش بنظر یک معامله خیلی خوبی دیده می شود، و کار پلیس ها درآمد خوبی دارد و بالنتیجه با ارزش می آید، معنای جنبش مخالف می بایستی سعی کند، تا حد امکان، اینچنین کارها را منع کند البته ما هیچ شانسی نداریم که جلوی سرمایه داران را برای استخدام کافی سربازان بگیریم، اما کاری که می توانیم بکنیم اینست که باری (مسئولیتی) بر دوش اینکار بگذاریم. از طرق مسخره کردن، دهن سازی، (پست انگاری) و روی تیلی که هر کسی که ثبت نام می کند دقیقاً بفهمد که کار غلطی می کند، پشت پا (خیانت) به کمونیته شان کرده و به جگر دشمنان پیوسته است.

۳۳. سعی به تبدیل کار و کسب خانوادگی به شیوه زنده دموکراتیک خودمختار بکنید. دیگر سخن سعی کنید آنها را متقاعد کنید که دست از مالکیت خصوصی برداشته و یا تبدیل آن به پروژه مدیریت - کارگری که توسط نشست خانگی محله کنترل می شود اقدام ورزند. این شاید آنقدرها که در ابتدا تصورش را می کنیم مشکل نباشد خرده یورژوازی (کاسبکاران کوچک) یکی از مستأصل ترین و محنت بارترین (فلک زده ترین) طبقات در سرمایه داری می باشد. آنها بطور اعجاب آوری با ساعات طولانی بکار مشغولند، تعداد کمی از آنها ثروتمند می شوند هزاران هزار تن از آنها ورشکسته می شوند همه چیزشان را از دست می دهند، تمامی پول و همه ساعات کار سالیان دراز را! آتیهایی هم که در سر دارند شاید هنوز در ورطه ورشکستگی باشند. آنها بطور مستمر توسط مغازه های زنجیره ای بلعیده می شوند و من شک دارم که این خریده شدنها آنقدرها هم خوب باشد. این افراد در حاشیه بتیای کمپانیها بسر می برند، آنها طبقه آب رفته صد سال گذشته می باشند. شاید بعضی ها شان آماده اند دکه در و دکانشان را تخته کنند، آنها نه تنها دنیال پولدار شدن بوده اند، بلکه می خواستند "آقای خودشان باشند". بزبانی دیگر، آنها در تکاپوی فرار از کار مزدی به سراغ دست و پا کردن کار و کسبی برای خویش شدند، اما راه دیگری هست برای فرار از کارمزدی و آقای خود بودن - در پروژه مدیریت - کارگری شرکت کردن. اگرما بتوانیم ۱۰٪ را به

تبدیل مالکیت هاشان به مالکیت تعاونی و پروژه های درگیر متقاعد کنیم، این به معنی شروع فراهم آوردن دارائی پایه ای برای استقلال محله می باشد. اگر بتوانیم ۲۰٪ یا ۴۰٪ را متقاعد کنیم، ما دارای دارائی قابل ملاحظه بتیانی برای متحول کردن محله هایمان خواهیم شد.

۳۵. همین که فرصت هایی پدیدار شدند می بایستی کارهایمان را از جهان کمپانی های بزرگ به معیاریت کارگری، پروژه های تحت کنترل محله تغییر دهیم. ثروتی که در کار بعدی تولید می کنیم در محله مان باقی خواهد ماند حال آنکه خطر بزرگی در اینجا وجود دارد و آن اینست که ما کارمان به سطوح فقیرانه منتهی شوند، پس ما نمی بایستی هیچگاه از شدت عمل (در محله) همه چانه مان ^{محله} سرمایه داری، انطوری که در اینجا توضیح داده شده، دست برداریم، ما نمی بایستی به زندگی کردن در دورافتاده ترین پشت و پسله ها، جایی که بزور به امرار معاش در محله های فقیرانه مان دست میزنیم، قانع باشیم، هرچند که مستقل / خودمختار، در حالی که سرمایه داری غرق در ثروت است.

۳۶. زبان خود را بازیابیم / بازستانیم. ما مدتهاست که زبان خلاق و آزاد خویش را صحبت نمی کنیم. ما زبان حاکمانان و مزدورانشان را صحبت می کنیم. تعجبی نیست، با توجه به اینکه زیرمباران مدارس و رسانه های جمعی بوده ایم، در ضمن ما واقعاً با هم دیگر هم زیاد صحبت نمی کنیم، که البته تنها راهی است که زبان می تواند خلق شود، به جایش ما به آنها گوش می دهیم. ما با گوش بر روی سرهامان قدم می زنیم، ما به معلمان گوش می دهیم، بعضی اوقات برای بیست سال، ما به اخبار گوش می دهیم، به برنامه های بحث و گفتگوی تلویزیون، به هواشناسی، به هزاران تبلیغات، به گزارشات بورس، حتی با وجود اینکه هیچکدام از ما سهام نداریم، ما به رئیس جمهور گوش می دهیم. ما به رئیس هایمان، به وزراء به روان شناسان گوش می دهیم، بعضی ها حتی خوابشان نمی برد مگر اینکه رادیو و یا تلویزیون روشن باشد. رادیو در همه ماشین ها هست در محل کار، در هر آشپزخانه، میلیونها انسان صبح ها با رادیوی ساعتی بلفرمی شوند رادیو در سواحل و درکمپ ها موجود است. ما به سیستم راه و ترابری (MBTA در ماساچوست) پشت بلندگوهایشان در هر ایستگاه قطار گوش می دهیم که به ما می گویند پشت خط های زرد نایستید، سیگار نکشید، اشغال تریزید، با تلفن

۲۲۲-۲۲۳ برای دادن گزارش از مخبران تماس بگیرید و اینکه روز خوبی داشته باشیم. بدون لخم و اعتراض از یک مسافر. ما مرثیاً به زبانی که ساخت خودمان نیست در حال گوش فرادادن هستیم.

ما حتی به آنها اجازه می دهیم که زیانشان را راست توی مغز کودکانمان، قبل از اینکه آنها حرف بزنند فرو کنند. زبانی است پر از حسن تعبیر (تیک واژه - euphemisms) دوپهلو، مظلله، عامیانه و مغشوش گرانه. زبانی بس زشت می باشد. در مقایسه با فقط صد سال پیش زبان ما در حال حاضر تحلیل رفته، آلوده و فاسد گردیده توأم با ضعیف شدن عظیم قدرت گویاگرانه. ما نمی توانیم با استفاده از این زبان راحت بیندیشیم. هرچند به نظر عجیب می آید اگر بگوییم که کلمات چیزهای خیلی مشخص (کنکرت) هستند و ما می توانیم به آنها توجه نشان دهیم. ما لزومی نداریم که بگوییم "جامعه صنعتی" به جای "سرمایه داری"، فقط یک مثال زده باشیم. کتاب مایی در مورد دوپهلو گویی (مظلله) توسط مخالف گرایان در حال نوشته شدن است. ما می یابیم مطالعه شان کنیم ما همچنین می یابیم لغات را که از اوانجیل تومانیان سرمایه داری در قرون ۱۶، ۱۷، ۱۸ میلادی بوده اند هر گجا زرسی توانیم پیدا کنیم. مطالعه کنیم - آنها دید واضح تری از صحنائی که بهشان می خورد داشتند. حتی در قرن نوزدهم زبان مخالفان خیلی غنی و قوی بود. به طور مثال، اگر می خواهم ببینید که چقدر زبان ما حقیر گشته، آن را پس از مطالعه سخنرانی های ویلیام موریس (William Morris) یا واترین دهکلیر (Voltaire de cleyre) مقایسه کنید.

۲۷. قابلیت دفاع از خود را بازیابیم. هیچگاه در تاریخ گذشته مردمی این چنین بی چون و چرای تمام عیار در مقابل ستمگراشتان بی دفاع نگشته اند. طبعاً کارگر جهان سرمایه داری گردیده. طبقه ای که شامل اکثریت قریب به اتفاق مردم می باشد. ما صاحب هیچگونه ابزاری نیستیم و نمی توانیم نیازهای زندگیمان را تأمین کنیم. نه حتی لباس و پناهگاهی. ما دارای زمین نیستیم و نمی توانیم غذای مورد نیازمان را تهیه کنیم. ما صاحب هیچگونه سلاحی نیستیم و از خود در مقابل حملات نمی توانیم دفاع کنیم. کومونته هایمان و خانواده هایمان تیکه پاره شده اند. ما کنترل چیزهایی که به فرزندانمان تعلیم و آموزش می دهند نداریم. زبانمان دیگر متعلق به ما نیست. ما دیگر موسیقی خویش را نمی توانیم بسازیم. هر هفته پولهایمان

را به طبقه حاکم تحویل می دهیم که برایمان نگهداری کنند (در بانکها) ما کاملاً تحت فرمان و اراده حاکمانمان هستیم (و تازه فکر می کنیم که آزادیم!) حتی شخصیت هایمان عوش شده و تضعیف گردیده. مدتهاست که آن استقلال و مقاومت دو آتیشه که توسط دهقانان و افراد بومی سراسر جهان در مقابل تهاجمات اولیه سرمایه داران از خود نشان می دادند از ما رخت پرسته است. ما در حال حاضر نوعی مردم سر به راه هستیم. آنقدر فرمان بردار که حتی آگاه نیستیم که ما را سر به راه کرده اند. ما مردمی مرعوب شده، مغلوب شده، پاسیو و کنترل گشته، خوددار، تسلیم و اداره شده هستیم.

حال آنکه ما کاملاً فرمانبردار نیستیم. و این نکته قوت و تنها امید ماست (یا ناامیدی، اگر آنها تنها نیاز به این داشته باشند که عمدتاً فرمانبرداران می کنند). اینکه آنها تاکنون شکست خورده اند حتی با تمام قدرتهایشان، مدارس، قدرت نظامی و رسانه ای جمعی توانسته اند کاملاً ما را سر به راه کنند. گویای اینست که آنها هرگز نمی توانند کاملاً ما را سر به راه گردانند (مگر اینکه اصل و نهاد - زن - ما را عوض کنند، که من مطمئن هستم آنها ۲۴ ساعته دارند روش کار می کنند). این گویای آنست که ما می توانیم پیروز شویم، که ما قوی تر هستیم.

این دقیقاً واضح است که قابلیت دفاع از خود را بازیافتن به معنی ساده شعار کردن پوزی (اسلحه ۱۱۲۱۵) نمی باشد. در حقیقت اصلاً مسئله ساده ای نیست. عملاً به مانند بازیافتن قابلیت زندگی مستقلانه (خودمختارانه) می باشد. معجزه خیلی چیزها هست که ما فیمابین می توانیم انجام دهیم.

توضیحات کلی:

شاید لزوم این باشد که توضیحاتی کلی راجع به استراتژیهای مطرح شده در بالا داده شود. لطفاً توجه کنید که تمامی شان چیزهایی هستند که می تواند بلافاصله توسط افراد یا گروههای کوچک شروع شود. آنها ما را ملزم به ساختن سازمانهای وسیع کشوری نمی کند (چه برسد به سازمانهای بین المللی). چیزی که با توجه به جهانی شدن سرمایه اغلب فراخوانده می شود، آنها نیاز به منابع وسیع و زمینگان چریک، و یا شهامت بی حد و حصر ندارند. آنها ما را ملزم به ترک زندگی مان برای هدفی و یا نفی لذت

های زندگی نمی کند. برعکس، آنها ما را ملزم به شروع خلق کردن زندگی کیفیتاً لذت بخش می کنند. آنها ما را ملزم به داشتن نکات زیاد، با مطلقاً وسیع، یا خیلی تحصیل کرده بودن نمی کند. ما را ملزم به داشتن خط فکر جزئی و یا داشتن آگاهی صحیح نمی کند. آنها ما را ملزم به صرف کردن زندگی مان برای ساختن سازمانهای بوروکراتیک به مانند اتحادیه احزاب نمی کند. آنها از ما نمی خواهند که درخواست رسیدگی (با درخواست) از دولت بکنیم. آنها ما را ملزم برای کار کردن در راستای تعویض وضع قانون نمی کنند. در حقیقت، یک برآورد نظری خوب ایست که اگر استراتژی ای ملزم به تغییر در قانون دارد ولش کنیم.

شما همچنین شاید توجه کرده باشید که خیلی از مسائل مطرح شده در بالا طوری طرح ریزی شده اند که از کنترل چگونه انیشتین ما توسط طبقه حاکم جلوگیری کند. این در خیلی از زمینه ها خط اول جنگ می باشد دیگر هیچگونه شرایط تاریخی موجود نیست، و برای مدت زیادی هم نبوده، که برای ساختن جهانی اجتماعی نو جلوگیری ما باشد. برای مثال، آنها قادر شده اند عملاً تمامی معرفت های قبلی مبارزات ضد سرمایه داری را محو کنند، به جای آنها مغزهایمان را با ورزش و رسانه های پیش پالوده پر کرده اند. یک اولویت مهم جنبش مخالفین همانا می بایستی وضوح و بی اثر گرداندن این سلاح ها باشد، تا بلکه بتوانیم مجدداً برای خود اندیشیدن را فراگیریم.

چند تا از ارقام بالا **مبارکاتی مقاومت آمیز** می باشند به طور مثال رأی ندادن، تلویزیون تماشا نکردن، به دانشگاه نرفتن، رئیس نشدن، با پلیس همکاری نکردن. هم لازم هست و هم مهم که به طور - رد کردن، نفی کردن و گسستن از یک سری فعالیت های کوچکی که از روابط سرمایه داری حمایت می کنند اقدام نمود. عمده‌اً از طریق چنین حرکات مقاومت آمیزی هست که ما می توانیم یک جنبش مخالف و آگاهی طلبانه را ایجاد کنیم.

خیلی از آن ارقام قصصشان تضعیف گرداندن و تخریب حکومت ها و کمپانی ها می باشد. اولین و راحت ترین قدم در جهت تضعیف یک حکومت البته همان عقب کشیدن حمایت ها و اعلام داشتن مخالفت ها می باشد. بعد از آن می توانیم شروع به پیدا کردن رهبا شیوه کنکرت برای تخریب بکنیم. منجمله تمامی لیست بالا، به طور مثال، ما می توانیم درخواست هایمان را از حکومت بیشتر و بیشتر

بکنیم. هرچی باشد این ثروت متعلق به ماست. ما می توانیم درخواست خیلی بیشتر از آنکه حکومت توان پرداختن را دارد بکنیم. این سیستم شان را زیر فشار می گذارد و راههایی را در جهت برداشت حرکتی در جاهای دیگر برای ما باز می کند. ما می توانیم از مجمع مقاومت پرداخت مالیات حمایت کنیم. استراتژی که برد زیادی نخواهد داشت زیرا تا موقعی که حکومت به اندازه کافی قوی باشد می تواند به ما جریمه هایی سنگین ببندد و به زندان بپاندارد، اما شاید پایه مقاومت مالیاتی در سطح وسیع تری را برای بعدها بچیند. ما می توانیم از جنبش مقاومت در مقابل خدمت نظام اجباری نظام حمایت کنیم. ما می توانیم با کمپانی های بزرگ مخالفت ورزیم. به هر یکاری که علیه کمپانی ها می شتویم پیوندیم. ما می توانیم سعی زیادی در نابودی اعتبارشان بکنیم، تمامی معافیت های مالیاتی آنها را افشاء کنیم، تمامی سوبسیدهای دولتی را که می گیرند افشاء کنیم. نشان دهیم که آنها هیچگاه پولی بابت تمیز کردن کلیتاریهایی که در محیط زیست ایجاد می کنند نمی دهند، و نشان دهیم که چگونه آنها قانونگذاران را می خرند همین که از داشتن توهم اینکه حکومت از آن ماست مبرا شدیم، خواهیم توانست در مورد ضعیف کردن و تخریب آن صنایع فکر بکنیم.

حال آنکه قلب استراتژی پیشنهادی انجمن آزاد در محله مان، محله کارمان و اهل خانه می باشد. این گونه هست که می توانیم شکست شان بدهیم. شاید شما فکر کنید که چنین انجمن هایی نخواهد توانست سرمایه داری را شکست دهد، اما شما اشتباه می کنید. قدرت عظیمی در انجمن نهفته است. سرمایه داران وحشت زده خواهند شد اگر کشور شروع کند به زیر پوشش انجمنها رفتن، در هر محله و هر محل کار. طبیعتاً آنها وقتی وحشتناک خواهد گرفت که این انجمن ها با عمل مستقیم چوب لای چرخ سیستم گذاشت و قدرت و ثروت برای خود اختصاص دهند. اگر تنها کاری که می کنیم فقط وراچی باشد، یا سالی یکبار به مهمانی اهل محل، (در پارک محله مان - م) و یا مهمانی کریسمس در اداره مان (یک خانواده بزرگ و خوشحال) اکتفا ورزیم، آنها نگران هیچ چیز نخواهند بود.

توده های برده شده جهان سرمایه داری شخصاً بخاطر اینکه انجمن های سنتی مان نابود گردیده اند و شرایط رفت بار زیستی مان به افرادی منزوی یا به عنوان تک خانواده، تقلیل یافته بی آزار گشته ات. وقت آن رسیده

که مجدداً با هم‌دیگر رفت و آمد کنیم، اینبار نه به خاطر سنت، بلکه می‌دانیم که این چیزی است که می‌خواهیم.

راههای پایان دادن به درآوردن دل و روده سرمایه داری

اینکه دوره کردیم قدمهایی را که ما حالا می‌توانیم برداریم برای شروع درآوردن دل و روده سرمایه داری، پسا کسب می‌کند تشخیص دهیم که چقدر قدمهای آخرین جلو هستند و بدون چند دهه فعالیت تدارکاتی، در حال حاضر دست یابی به آن کاملاً غیرممکن می‌باشد. سرمایه داری می‌بایستی به تمام معنی (از سر تا پا) ضعیف شده باشد و در وسط سقوط قبل از اینکه هر کدام از این قدمهای آخر بتوانند موفق شوند، درخواست قیمتی صد ساله و انقلابیون که کارگران "ابزار تولید را به تصرف خود درآوردند" بدین نحو کاملاً غیرواقعی دیده می‌شود این آخرین کاری است که می‌کنیم نه اولین. وقتی که در موقعیت انجام اینکار باشیم، پیروزی تضمین شده خواهد بود. وقتی که در شرایط انجام اینکار باشیم ما پیش از این بطور روزمره در حال فعالیت درون سازماندهی اجتماعی نوین بوده ایم؛ ما از پیش باز ساخت اجتماعی را به سرانجام رسانیده ایم.

بهرصورت، چهار تاز آخرین راههای درآوردن دل و روده سرمایه داری بشرح زیرند:

۱. تصرف زمین
۲. تصرف کارخانه ها، کارگاهها و اداره جات
۳. تصرف محیط زیست مان
۴. پرداخت نکردن مالیات ها

بدون مالیات ها حکومت ها ساقط می شوند. حکومتی را تا آن حد ضعیف کردن که دیگر قادر به جمع آوری مالیات و یا دفاع از مالکیت خصوصی نباشد، اینست وظیفه ما. اگرما در این امر موفق شویم، تصرف زمین و ابزار تولید و باز تولید بنظر تنزولی (ضد اوج) خواهد آمد.

بعنوان آخرین علامت ما می‌بایستی سمبل های عالی آرشیونگتی سرمایه داری را درهم بکوبیم، آنها را متفجر گردانیم - قلعه هایی چون بانکها، ساختمان گنبد کنگره و ساختمان خراش های زشت عظیم را، می‌بایستی یکی دو تا را بعنوان موزه نگه داریم، بعنوان یادآور کابوس جهانی که دوره ای به هر ساعتی از زندگی ما نهمچوم می‌آورد، ما

مانهاتان را لحظ می‌کنیم، اما خالی پش کرده، پلها و تونلهایی را که به آن می‌روند را متفجر کرده، و آن را غرق می‌کنیم. بعد در آنطرف رویتخانه ایستادوبیا نگاه کردن به آن و تعجب از اینکه زمانی حتی طبقه حاکی را تحمل کردیم که چنین چیزی را بسازند این آرامگاه مجلی خواهد بود از سیاهترین عصر ما.

بحث اضافی

۱. انجمن های محله ای چه کاری می‌توانند انجام دهند؟

خیلی زیاد همطور که قبلاً اشاره شد، صرف وجود این انجمن ها صرف اینکه مردم درهم جمع شده اند، ضرر به ای بزرگ به سرمایه داری است زیرا با گرد هم آیی مان غلبه کردن برانزوا و فروپاشی (تیکه تیکه شدن) شروع می‌شود، چیزی که سرمایه داری به آن شدیداً وابسته است. سرمایه داران از تمامی روابط انسانی که پرمیتهای تبادل کالائی و ساختار حمایت شده اش نباشد بیزارند (بطور مثال وابستگی هیروارشیکی با حکومت، کمپانی های، مدارس، بیمارستانها، صاحب خانه ها). فقط شاهد حملات پی درپی بر ازواج و روابط خانوانگی باشید، خویشاوندی (kinship) بعنوان آخرین منبع عظیم روابط غیرکالائی می‌باشد، انجمن های محله ای می‌توانند عدلیت کننده شروع جنگ علیه سرمایه داری گردند. راه های فراوانی برای انجام این کار وجود دارند همکاری نزدیک با هر انجمن کارکنان در محله تشویق اهل خانه ها به تشکیل تعاونی های مسکن، تشویق ساکنان اهل محل به تشکیل کارگران صاحب کسب و کار، تأسیس بودجه ای تحت کنترل محله به عنوان شعبی برای انجام دادن یک سری کارها، شروع مذاکرات و رسیدن به موافقت نامه هایی با دیگر محله ها، یا پشتیبانی و تشویق در انجام راههایی گوناگونی که برای درآوردن دل و روده سرمایه داری در بالا برشمرده شده، تأسیس بودجه ای برای ساختن سالن گرد هم آیی هایی در اسرع وقت، آماده گردیدن برای تبدیل شدن به شصت های خانگی با تمام قدرت تصمیم گیری برای خونگردانی، یا بحث در مورد روند رأی گیری در درون نشست ها، یا کسب مهارت در کار کردن به شیوه تعاونی و دموکراتیک با سازماندهی نظارت بر پلیس ها، باسعی در امن گرداندن محله هایمان، با تشویق و سازماندهی قدم هایی برای هرچه خودکفایی در مصرف

برق و مواد غذایی در محله مان، باز تولید کومونیکه، با بازگردان حس خودکفایی در راههای مقتدر کوچک به جای وابستگی به برنامه های دولتی، یا سازماندهی مقاومت در مقابل تاجرویی محله مان توسط کمپانی ها، یا بانی گشتن رقص در محله مان ... فهرست ادامه دارد.

۲. انجمن های کارکنان چه کاری می توانند بکنند؟ خیلی کارها. همان طور که قبلاً گفته شده همین که مردم گردهمایی کنندخودش حائز اهمیت و انقلابی می باشد. انجمن های کارکنان از محل کارشان می توانند شروع به هدایت جنگ علیه سرمایه داری بکنند. آنها در اینجا کل آلوده تر است چرا که فعالیت مسیبت باز ۱۵۰ ساله اتحادیه ها را پشت سر خود دارد پس اول از همه نمی بایستی هیچگونه سازمان بوروکراتیک در خارج وجود داشته باشد. هیچگونه نماینده مزدبگیر از اتحادیه، هیچگونه حق ماهیانه، نه سالن اتحادیه و نه میتینگ سرماتمه نیمه شبانه بین نمایندگان اتحادیه و مدیران کمپانی. کارکنان برای محل، زمان و حق گردهمایی در کار مبارزه خواهند کرد و تا آن موقع ما در خانه هایمان و یا محلی دیگر گرد هم جمع خواهیم شد. یک قران صرف نمایندگان اتحادیه خرج نخواهد شد، همین طور نه برای اداره جات و ساختمان. بروما هیچگونه قراردادی (کنتراکت) در کار نخواهد بود. مبارزات می بایستی بر مبنای روزمره هدایت گردید. بدون قول و قرار و معامله. ما می خواهیم بیشتر دریافت کنیم و کمتر از خود مایه بگذاریم. این لپ کلام می باشد. هدف ما می بایستی برای روزی باشد که بتوانیم کارگاه و کارخانه را به دست خویش بگیریم. خودمان بگردانیمش. پروژه خود گردانی را بنیان بگذاریم، و فروش بازوی کارمان را متوقف سازیم. اما این هدف نراز مدت می باشد. هدف بلافاصله مان کار کمتر و درخولست بیشتر می باشد. این مانعی جاوی در آمد سود خواهد گذاشت. بروی انباشت سرمایه، و بلطبع بروی خود سرمایه داری.

برای میلیونها کارگاه که سی کارکن و یا کمتر دارند، یک گروه همگنان (Peer groups) تمامی کار را خواهد پوشانند. در کارگاه های بزرگتر می بایستی چند تا، یا خیلی، از گروه همگنان موجود باشد. شاید به پیروی از خطوط بخش های واحد مذکور. به طور مثال، در محل چاپخانه روزنامه، حدود چهل تا گروه همگنان جمع خواهند شد، (به طور متوسط ۲۵ نفر در هر گروه). چاپچی ها چکاکان،

(گراورکنان engravers)، مترمندان، ویرایشگران، رانندگان کامیون، پستی ها، حسابداران، عکاسان، حروف چین ها (صفحه پردازان) و منشی ها همگی در گروه همایی گروه همگنان ادغام می شوند.

تصور کنید که چگونه مدیرعاملان کمپانی به خود خواهند لوزید وقتی متوجه شوند که تمامی نیروی کارشان خود را به طور مستقل در گروه های خود مختار سازماندهی کرده اند، که این گروهها کرد هم جمع می شوند، یا هم در ارتباط هستند و با هم در مورد وقایع اتحادیه در چاپخانه بحث می کنند به فر آوردن درخواست ها و ایجاد استراتژی ها دست می زنند و طرح عملیاتی مستقیم را می ریزند، و به گونه آشنایی ناپذیری با مدیریت خصوصیت دارند تصور کنید چگونه کل طبقه حاکم به شوک فرو خواهند رفت وقتی ببینند شهرها به تمامی توسط هزاران تا از چنین گروهها در هر کارخانه، اداره، مغازه پر است.

انجمن های کارکنان (کارگران) می بایستی مجدداً این معرفت را به دست آورند که از ماها کلاه برداری می شود. که سرمایه داری سیستم دزدی است، و این که چیزها می توانند این جوری نباشند. آن ها می بایستی مجدداً این معرفت را کسب کنند که ما این ثروت را به وجود آورده ایم و به ما تعلق دارد آنها می توانند مهر تأیید به قدم های برداشته بالا برای درآوردن دل و روده سرمایه داری دست بزنند و از آنها به انواع مختلف حمایت کنند. آنها می توانند با برقراری رابطه با انجمن های محله ای نزدیک محل کارشان به همکاری بپردازند. این قدم اساسی است، هر چند سنتاً سستیگا ایست ما معتقد بوده اند که شورا های محل کار به تنهایی می توانند سرمایه داری را نابود کنند، من معتقدم مبارزات محل کار می بایستی با تأسیس نشست های خانگی محله (بدنه تصمیم گیرنده) توام گردید. همگام با انجمن های (Neighborhood home Assemblies) اهل خانه (Household Association) ما با داشتن حمله سه جانی می توانیم موفق شویم.

لازم به گفتن نیست که به انجمن خود مختار کارکنان ما به طور وحشیانه ای حمله خواهد شد، تمام سعی شان را خواهند کرد که آنها را نابود گردانند و یا زیر پایشان بتشبیثند تا به عضویت خود درآوردند و خنثی پشان کنند. در این مسئله هیچ شک و شبیه ای به خود راه ندهید. این طرح بیک تیک نیست که ما داریم می ریزیم.

۳. چه کاری انجمن های اهل خانه می توانند انجام دهند؟

در اینجا اهداف خیلی محدود می باشد. اول از همه ما می خواهیم سعی کنیم که هزینه اماکن مسکونی را کمتر کنیم و دوماً چگونه زندگی کردن به شیوه تعاونی و اجتماعی را در گروه های گسترده فرا گیریم. ما می بایستی به خاطر داشته باشیم که چگونه ما را سر کپسه می کنند. اول از همه سرمایه داران، به عنوان رفاه بخشی از ثروتی را که ما تولید می کنیم به عنوان حقوق پرداخت نشده به تصاحب خود در می آورند (ارزش اضافی - م). بعد، سرمایه داران، به عنوان پوروکرات های حکومتی، بخش بزرگی از ثروتمان را تحت عنوان مالیات غصب می کنند. در مرحله بعد سرمایه داران، به عنوان صاحبان خانه، بخشی دیگر را به عنوان اجاره خانه می گیرند. دست آخر، سرمایه داران، به عنوان بازرگانان، از واری کنترل انحصاری، تازه بخش دیگری را با قیمت های گزاف بالا می کشند. بعد از این حملات وحشیانه مقدار کمی برای هر کس می ماند.

پس انجمن های اهل خانه بخش حیاتی از جنگ ما برای نابودی سرمایه داری است. به دست گرفتن کنترل اماکن مسکونی به اندازه کنترل کارخانه های مرکزی نمی باشد. اما کماکان مهم و حیاتی است. ما می بایستی در جهت روزی حرکت کنیم که توان به دست گرفتن این این اماکن مسکونی را داشته باشیم.

بگذارید تا آن جایی که به شرایط زیستی - اقامتی برمی گردد مرور به کاری که به سرمان آورده اند بیانداریم. آنها زمین انبوه و محصور اقامتی دهقانان را در دهات و شهرهای قرون وسطی ای نابود کردند. آنها در عوض ما را مجبور به زندگی در خانه های تک خانواده ای و یا آپارتمان کردند. بعد درون هر کدام از این اقامت گاه های کوچک خانوادگی و یا فردی آنها یک بلندگو کارگزاری کردند تا بلکه کنیانی ما و دولت بتوانند مستقیماً با ما صحبت کنند. (اما ما نمی توانیم با آنها حرف بزنیم). در طول قرن ها قدم های بیشتری برداشته شده تا به فراتر ضمانت شود که ما با همسایگانمان ارتباطی نداشته باشیم. (در حقیقت کل فرهنگ بورژوازی در این جهت کار می کند). به طور مثال، در شهرهای کوچک قرن نوزدهم در آمریکا جلوی اقامت گاه های کوچک خانوادگی ایوانی بود، حیاتی و پیاده رویی، در خانه های حرمه قرن بیستم همه این ها ناپدید شده اند. هیچ کس در حوالی کوچه هایشان قدم

نمی زند و یا به همسایه ای سر بزند که در ایوانشان نشسته باشد. این اقامت گاه های تکی، علاوه بر نابودی ارتباط و گرد همایی نفع دیگری برای سرمایه داران به همراه دارد و آن این است که هر کدام از آنها باید خانه هایشان را با کالا پر کنند. فروش میلیون ها دستگاه برشگر (تومستر)، میلیون ها یخچال، ماشین رخت شویی، گاز، دستگاه مخلوط کن، پنکه، تخت، لامپ، میز و صد البته رادیو و تلویزیون و حالا دستگاه سی دی، ویدیو و کامپیوتر. اهل خانه متمیز شده برای آنها خیلی منفعت داشته. انجمن های اهل خانه ما تهدید مستقیمی است برای این ویژگی کلیه سرمایه داری.

۴. چگونه می توانیم چاره سازی و محدود کردن ثروت در بین مناطق مختلف گردیم؟

کارکرد طبیعی سرمایه داری در طی پانصد سال گذشته موجب ایجاد مناطق فقیر و مناطق ثروتمند گردیده، بخصوص در سطح جهانی بین کشورهای ثروتمند شمالی و فقیر جنوبی، اما به همین درون کشور ها، به طور مثال بین شمال و جنوب ایتالیا. طرح و پیش نویس انجمن دموکراتیک مستقل محله ای من برای پاسخ ندادن به چاره سازی این عدم توازن مورد انتقاد قرار گرفته است. هر محله میبایستی از همانجایی که هست شروع کند. اول باموقوف کردن استخراج مداوم ثروت، و دوماً با سعی کردن در بازماندگان بخشی از ثروت استخراج شده منتقدین من خواهان بخش مجدد ثروت بگونه سریع و مؤثر (بازور) از مناطق ثروتمند به فقیر می باشد. این فرض را بر موفقیت سوسیال دموکراسی و یا لنینیسم، بزرگ سخن - یک حکومت قوی مرکزی درست رانیکا اها یا خروج سرمایه داران از صحنه، قرار میدهد. این تاکتیکون اتفاق نیفتاده است، و بدلیلی هم وجود ندارد که معتقد باشیم هرگز رخ بدهد. پس این آمیدی که آنها به چاره سازی عدم توازن به گونه شدید و یا زور دارند غیر واقعی است. حال آنکه انجمن ثوده ای آزاد بدون شک می تواند قدم های محکمی برای هم طراز کردن بردارد. و اعضای فقیر خود را به سطح بالا بکشد.

۵. منطقه گرایی: (Provincialism) در مقابل جهان گرایی

(Universalism) - رستگار باوری، چند سال پیش من این پیش نویس را در سرکلاس دوستی در دانشگاه های ماساچوست (بوستون) ارائه دادم. دانشجویان سیاه پوست

حاضر بلافاصله با ایده کنترل کومونیتته مخالف کردند، حرفشان این بود که نمی‌خواستند زیر چرخ اکثریت متعصب و نژاد پرست در شهر کوچکی باشند. من حدس می‌زدم که آنها در نهانشان نقشی که حکومت فدرال در پیاده کردن حقوق مدنی در جنوب ایفا کرده بوده است، (منظور در اواخر دهه سالهای شصت قرن بیستم که سفید پوستان حاضر نبودند بچه‌هایشان با سیاه پوستان در یک کلاس باشند و بالاترینجه حکومت فدرال ایالت‌ها را مجبور کرد که بچه‌های سیاه پوست را اجباراً با حمل و نقل عمومی به مناطق سفید پوست‌ها ببرند - م.) اما فقط یک دقیقه فکر کنید حکومت‌های مرکزی همچنین کمتر از حکومت‌های محلی نژاد پرست نخواهند بود. در حقیقت این دانشجویان در مورد مقدار حفاظتی که از حکومت دریافت کردند، به شکل فجیعی گزافه‌روی می‌کردند. بیشتر از هر چیز حکومت‌های سرمایه‌دار خالقان اصلی و پاسداران نژاد پرستی هستند.

اما در اینجا مسئله بزرگتری خوابیدم چه حقی نخبگان ملی دارند که ارزش و عقایدشان را بر کومونیتته محلی تحمیل کنند؟ چه حقی مردم غیر مذهبی دارند که عقایدشان را بر مردم مذهبی تحمیل کنند؟ چه حقی مسیحیان بنیادگرا دارند که عقایدشان را بر دیگران تحمیل کنند؟ چه حقی ساندنیست‌ها (Sandinista) حکومت مرفقی سالهای ۸۰ در نیکاراگوئه - م.) دارند که فرهنگشان را به سر خیوستان میسکیتوس (Miskitus) تحمیل کنند؟ مطرح کردن این سوال‌ها به معنی دادن جوابشان نیز می‌باشد، هیچ کس حق ندارد که شیوه زندگی خود را بر دیگری تحمیل کند، آزادی به معنی حق زندگی کردن، عمل کردن، حرف زدن، اعتقاد داشتن، و گرد همایی کردن ما می‌باشد این بحث بین منطقی گرای و جهانی شهری، با جهانی گرای (اونیورسالیسم) در مقابل خصوصیت گرای (Particularism)، نادرست می‌باشد، صعود کردنش (مطرح شدنش) فقط به خاطر این است که ما حد اقل برای چهارهزار سال در جوامع هرمی (مورارشی) از بالا به پایین، که طبقات حاکم معمولاً وانمود کرده‌اند که برای همه حرف می‌زنند، زندگی کرده‌ایم. طبقه بورژوازی بالاخص اصرار داشته که دیدگاهش جهانی است، زمان نمی‌شناسد و برای همه صادق است. اگر، به جای جوامع طبقاتی در تمام این مدت ما در جهانی ساخته شده از کومونیتته‌های انجمن دموکراتیک مستقل می‌زیستیم، مسئله‌ای که به آن نام

جهانی داده می‌شود وجود نمی‌داشت. فقط آن ارزش‌ها و عقایدی وجود می‌داشت که توسط کومونیتته‌هایی کوچک و بزرگ از آن پیروی می‌شد. نمی‌بایستی بگذاریم بحث‌های انتزاعی‌ای شبیه به این ما را از در آوردن دل و روده سرمایه‌داری و آزاد گشتن باز دارد. ما قادر خواهیم بود که مسئله اخلاقی قیام‌بین و روابطمان را تک به تک همین که به آن رسیدیم حل کنیم.

بر چگونه می‌توانیم ثروتی را که از ما دریافته شده را باز پس بگیریم؟ تصور بازپس گرفتن ثروت تا موقعی که راجع به چیزهای مادی صحبت می‌کنیم مشکل نیست. ما می‌توانیم زمین، کارخانه، وسایل و ابزار، اماکن مسکونی و کالا را تصاحب کنیم. چیزی که معماست این است که چگونه می‌توانیم دارایی‌های اثاث‌شده گمپانی را که به صورت اعتبار در بانک‌های جهانی واریز شده را تصاحب کنیم. اما شاید این معما آنقدر‌ها هم که به نظر می‌آید مشکل نباشد. این پول تجسم مطالبه‌بر کار و کالا می‌باشد. اگر نتواند در برابر آنها تعویض شود بی ارزش خواهد بود. اگر ما بتوانیم شرایطی را ترتیب دهیم که این تعویض جلوی گرفته شود، آنوقت با آزاد کردن خود از دعوی‌اتی آن پرکارمان و کالاهای به نوعی این ثروت را بازپس گرفته‌ایم. چنین شرایطی به وجود خواهد آمد اگر حکومت سقوط کند و باعاشون سیستم پولی جهانی نیز، آنوقت پول بی ارزش خواهد شد. اما اگر این اتفاق بیفتد پس انتان طبقه کارگر نیز از دست خواهد رفت. پس، ما می‌بایستی شیوه‌ای کم مصیبت تر اختراع کنیم تا پول طبقه حاکم را بی ارزش کند. ما همچنین می‌بایستی شروع به درآوردن ثروتمان از بانک‌های طبقه حاکم کرده و آن را در جای امن نگهداری کنیم. علاوه بر این، ما می‌توانیم پولهای منطقه‌ای (محلی) درست کنیم، در بعضی مواقع داد و ستد پایاپای را بازسازی کنیم، و برای اهداف کوتاه‌گرم پولهایی از نوع متفاوت داشته باشیم. همچنین اگر بتوانیم تا حدودی خود کفایی را پیشه سازیم، شاید وقتی برسد که صرفاً فروش (نیروی کار یا کالاهایمان) را در عوض پول آنها نمی‌کنیم، پس اگر هر چیز مادی (ماتریال) را تصاحب شویم و اعتبار آنها را بی ارزش کنیم ما همه چیز را خواهیم داشت. به قول دوستی که می‌گوید راجع به این مسائل اطلاع دارد، بیشتر آن ثروت کاغذی به هر حال توهمی بیش نیست.

۷. **گرد هم آید** (میتینگ): ناخوشایندترین جواب من به کسانی که از گرهممایی خوششان نمی آید این است که آنها باید از جنبش رابیکال بیرون بروند زیرا بدان تعلق ندارند. اما البته این خیلی خشن می باشد. گذشته از همه چیز، ما بیش از ۶۰۰ سال است که در عمق فرهنگ بورژوازی هستیم. بورژوازی از میتینگ خوشش نمی آید - یا از نشست، همایش، انجمن، کمون، قبیله، دور هم جمع شدن، فستیوال، شایمانی (فصل سرور). آنها حتی به ندرت بین خودشان جمع می شوند. به جز در اتاق هیأت امنا و پارلمان (آنها اما عاشق سازمان هستند). برای کسانی که تمام عمرشان را صرف اهداف فرعی کرده اند فهمیدن است که میتینگ را خسته کننده حتی غیرقابل تحمل ببینند. هر چند نظری دیگر موجود هست. میتینگ ها فرصتی هستند که طبیعت حقیقی ما به عنوان موجود اجتماعی خود را بروز دهند از درون میتینگ است که ما قادر خواهیم شد یک جهان اجتماعی نوین که توسط نکاووت انسانی شکل داده می شود را به وجود آوریم. در ضمن جویسمان میتینگ ها رویدادهای طبیعی در زندگی روزمره ما خواهند بود. در "اهل خانه"، "پروژه" و "محل مان"، آنها اوقاتی شادی آور یا حداقل لذت بخش خواهند بود نه آنطوری که آنها هستند - خسته کننده در زیر شرایط غیر دوستانه. اما خیلی راه هست که از اینجا به آنجا برسیم. یک نگاه بر پیش نویس من (همین کتابچه - م) حتی رنگ از چهره معاشرتی ترین رابیکالها را خواهد پراند. میتینگ گروه همگنان (Peer groups) هست، هم سر کار و هم در خانه، همچنین نشست هائی وسیع "اهل خانه"، و "پروژه ای"، بعلاوه میتینگ خود نشست خانگی. اما این بدتر از اونیه که هست بنظر می آید. میتینگ های "پروژه" و "اهل خانه" صرفاً بخش معمولی گردانیدن "اهل خانه" یا "پروژه" خواهد بود، مثل شستن ظرف ها و نگهداری از کتاب ها. در مورد "نشست خانگی"، هرچند وقت یکبار می بایستی دور هم جمع شویم وقتی همه چیز سرورسامان گرفت؟ مشکل واقعی راجع به میتینگ ها در انواقی که پرورز گشته ایم نیست، بلکه حالا وقتی که در حال جنگ می باشیم. چگونه کسی که تمام وقت سر کار هست می تواند برای انجمن کارکنان (کارگران)، انجمن اهل خانه و انجمن محل وقت پیدا کند؟ وقت کافی در طی روز وجود ندارد. ضمناً، ما نخواهیم توانست در تمامی جبهه ها بجنگیم. می بایستی

چیزها را قسمت کنیم. همچنین می بایست بخاطر داشت که میلیونها نفر از ماها نیز تمام وقت کار نمی کنند. و تازه پی میبشه اگر ما اینقدر از وقتمان را صرف صنعت فرهنگ نکنیم؟ در ضمن اینرا نیز در نظر داشته باشید که اگر ما کلی وقت و انرژی را بر روی استراتژیهای که شکست خورده اند صرف نکنیم وقت و انرژی زیادی خواهیم داشت تا انجمن ها را بسازیم که توان نابود کردن سرمایه داری را دارا می باشند تازه توجه داشته باشید که ما از کجا لذت کسب خواهیم کرد. آیا این تجربه شدیداً لذت بخش نخواهد بود که طیفی ای حاکمی که فعالیت هایش باعث مرگ و میر میلیاردها نفر، از رشد نگاه داشتن بچه ها، آلوده کردن کره زمین، نابود گردانیدن انواع رند بندی زیست شناسی، و فلاکت جهانی است را داغان کنیم؟ آیا این رضایت شخصی حداقل مساوی رفتن به مسابقه فوتبالی یا کنسرت موسیقی نیست؟ پس بگذارید اول سرمایه داری را از طریق انجمن هایمان از سرمان واکنیم و بعد بخرومان وقت دهیم تا تصمیم بگیریم که آیا شیوه زندگی ای که پرمیانی نشست های اجتماعی ساخته شده لذت بخش هست یا طاقت فرسا.

۸. **استراتژیکی اندیشیدو**

از دیدگاه یک آشفتگی رایج در میان تفکر اجتماعی رابیکال راجع به اینکه آیا آگاهی تعیین کننده هست یا نه وجود داشته (آن را به انواع گوناگون می شناسیم: مشکل زیر بنا / روبنا، نوگانگی - دو آلتی - سویره - آیزه، رابطه بین وجود و آگاهی). یک منتقد گفت که استراتژی من فرض را بر این قرار می دهد که از قبل یک آگاهی ضد سرمایه داری راجع وجود داشته. و از آنجائی که او معتقد نیست که چنین آگاهی در حال حاضر وجود دارد، از کجا خواهد آمد؟ او در ادامه گفته شاید اگر سرمایه داری شروع کند به از هم پاشی، و بقا افراد وسیعی از مردم به مخاطره افتد (در حقیقت پایداری میانین ما انسان همین حالا در مخاطره می باشد) شاید در آنموقع استراتژی فهمیده و متداول شود. معنی ضمنی در اینجا اینست که آگاهی رابیکال توسط شرایط تاریخی ایجاد می شود. این شیوه غلط نگاه کردن به مسائل هست. این، پاسخ خلاق و آزادی را که مردم می توانند به شرایطشان بدهند را نادیده می انگارد. خوشبختانه، راه قاطعانه ای برای خروج از این آشفتگی وجود دارد: استراتژیکی اندیشیدن. منتقد من بنظر نمی آید که متوجه باشد که او راجع به تاریخ حرف می زد تا اینکه

مروتنش شرکت کردن راه، این همیشه وضعیت آنهايي ست که گرايش عيني گرايي (ايژکتويست) دارند، آنها همیشه خارج تاريخ ايستاده و به آن نظاره مي کنند، عوض اینکه بعنوان شرکت کنندگان فعال تاريخ را بسازند.

وقتي ما پروژه اي داريم، وقتي سعي در انجام کاري هستيم (عمل هدفمند)، ديگر کل اين معضل کالب سوژه / آيژه ناپديد مي شود ما به آن چيزي که بايد باهاش کار کنيم و مشکل پيش روي پايمان است نگاه مي اندازيم و از آنجا شروع مي کنيم. و ايده اين پروژه را ما از کجا گرفتيم؟ ما آنرا از هيچ چيز خلقش کرديم (out of the blue).

مارکس، منتها پيش، راه را به ما نشان داده، وقتي در هيچدهم برومر نوشته، "انسان ها خود تاريخ شان را مي سازند، اما آنها بملغوايه خویش آنرا نمي سازند، آنرا تحت شرايط که خود انتخابش کرده اند نمي سازند، بلکه تحت مقتضياتي که مستقيماً با آن روبرو شده اند از گذشته به آنها داده و منتقل شده است، سنت تمامي نسل هاي مرده پمالتد کابوسي بر روي فکر زندگان سنگيني مي کند." متأسفانه، جذب اين بينش مشکلي پراي راديکال ها بوده است، آنها بنظر مي آيد که پنج کلمه اول را فراموش مي کنند - "انسانها خود تاريخشان را مي سازند" - و بجايش فقط بيادشان مانده که اعمالمان توسط گذشته محدود مي باشد، حتي یک سري از شوريسين هاي محبوب من، که در حال حاضر به نام مارکسيست هاي مستقل شناخته مي باشند، و من همیشه آنها را راديکال هاي راه سوم ناميده ام، کمونيست هاي ضد بلشويک، يا مارکسيست هاي غربي نيز اکثر اوقات مقصرند، آنها نيز راجع به تاريخ طبقه کارگر از بيرون مي نويسند، تا اینکه از درون بعنوان استراتژيست هايي که خواهان نابودي کارمزدی باشند.

مسأله خنده آور اينست که اين برخورد چيرگرايانه فقط در مورد طبقه کارگر بکار گرفته مي شود و هيچگاه براي طبقه حاکم، حتي توسط روشنفکران راديکال در نظر گرفته نمي شود. بنظر مي آيد اینکه طبقه کارگر بتواند تصور کند چگونه مي خواهيم زندگي کنيم و در پس ايجاد چنين زندگي باشيم تخیل آميز باشند، حال آنکه هيچکس حتي فکر نمي کند بگويد که وکلا، مزرعه داران / کلان کشتزارها، و بازرگانان که در تابستان ۱۷۸۷ از فيلادلفيا گرديم آمدند نمي توانستند اينکار را بکنند (منطور بنيان گذاردن قانون اساسي امريکاست - م).

بشريت یک روشنفکر راديکال زنده مي توان يافت که معتقد نباشد که ما نمي توانيم در حال حاضر حرف زيادي راجع به شکل جامعه نويني که مي خواهيم بسازيم، بزنيم، و منع تخيلي انديشيدن را براي مارکسيست ها تاثير نکند (که صدمات فاحشي به چنين ضد سرمايه داري زده است).

اما آنها حتي به ذهنتشان خطوط هم نمي کشد که چنين چيزي را در مورد نويسندگان قانون اساسي ۱۷۸۷ بگويند. چه کسی مي تواند نفي کند که نه تنها آنها جزايات ساختارهاي نهادي را که خواهانش بوده اند را مفصل نوشتند، بلکه آنها را برپا کردند، و فراتر از رويادهاشان (بقول معروف تو خوايشون هم نميديدند - م) موفق شدند که زندگي اجتماعي کل یک ملت را برای دو قرن شکل دهند؟ بگذرايد دست آخر، خواهش مي کنم، بالاخره، به همه اين حرف ها که ما چيزي جز ملعيه (آلت دست و بازچه) تاريخ نيسيم خاتمه دهيم. ما حتي اگر هم مي خواستيم نمي توانستيم فقط آن باشيم، اما تا وقتي که معتقد باشيم که هستيم، به شانس ما براي دست يابي به آزادي صقمه مي زند، ما مي بايستي به **مقاومت** آگاه در صحنه تاريخ تبديل گرديم. اين تنها راهي ست که مي توانيم حاکمان را شکست دهيم، کسانی که هر روزه در گرداندن کار نفع از امپراطوري شان بدينگونه عمل مي کنند، آنها مرتب مخالفين **پروژه مايشان** را، که نياشت سرمايه است، تحت نظر دارند و قدمهاي لازم را براي مقابله با آنها برمي دارند، آنها اقتدرها در تب و تاب اینکه تاريخاً تعيين کننده هستند يا نه نمي باشند. در اين مورد، فقط در اين مورد، ما مي بايستي از آنها ياد بگيريم، ما اگر مي خواهيم بقا پاييم مي بايستي اينکار را بکنيم. ما مي بايستي مسئوليت بنسبت گرفتن زندگي خویش را شروع کنيم. پس بيايد داشته باشيد استراتژيکي بيانديشيد ■

پايان

تنها با راديکاليزه کردن مبارزات خویش هست
که طبقه کارگر دوستان و دوستان خویش را
خواهد شناخت

زنده باد زنان و مبارزات برحق شان برای
برابري و آزادي از بوغ دين و مذهب

زنده باد اتحاد کارگران